

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روابط سومر و آذربایجان در هزاره ششم قبل از میلاد

(جلد اول)

با تکیه بر داده‌های باستان‌شناسی حسونای سومریان (عراق) و

سولدوز آذربایجان (ایران) در هزاره ششم قبل از میلاد

رحیم بقال اصغری (آق بایراق)

سرشناسه:
عنوان قراردادی:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر :
مشخصات ظاهری : ۴۶ .
شابک :
وضعیت فهرست نویسی :
عنوان دیگر :
موضوع :
موضوع :
موضوع :
شناسه افزوده:
شناسه افزوده:
شناسه افزوده:
رده بندی کنگره:
رده بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:
اطلاعات رکورد کتابشناسی:

روابط سومر و آذربایجان در هزاره ششم قبل از میلاد ■ رحیم بقال اصغری (آق بایراق)

○ ویراستار: فاطمه رحیم‌لو

○ صفحه‌آرایی: فاطمه رحیم‌لو

○ طراحی روی جلد:

○ تعداد صفحات:

○ سال چاپ: ۱۴۰۰

○ ناشر:

○ آدرس انتشارات:

زمانی که تمدن شگرف سومر کشف شد، با بررسی اجمالی تصور گردید چندان ارتباطی با تمدن‌های باستانی شناخته شده وجود ندارد بی آن که از منظر لغات باستانی در آذربایجان مورد مذاقه قرار گیرد یا کاوش‌های دامنه‌دار دهه شصت میلادی در - آذربایجان - شمالغرب ایران ادامه یابد یا گزارش‌هایشان در ده سال اخیر منتشر شود، غریبون با دست و دلبازی فراوانی به تمجید و تحسین این تمدن پرداختند. کتب متعددی در باب اختراعات و ابتکارات سومریان نوشتند. قوانین پیشرفته و مترقی این تمدن بزرگ را ستودند غریبون سومریان را به عنوان اولین صاحبان تمدن بزرگی که هم مکتوبات داشتند هم در نجوم و پزشکی و شهرنشینی و هنر سر آمد دیگران بودند، معرفی کردند. شاید چنین رویکردی به این دلیل منصفانه بود که نه نیاکانی برای سومریان متصور بود و نه وراث قابل احترامی...

در فلات ایران ایلامیان خود تمدنی جدا بودند و در شمال نزدیک آشور و شمال دورتر اورارتوها هم خود هویتی نزدیک لیکن مشخص به خود داشتند. زبان تمدن‌های آذربایجان از قوتی، حوری، لولویی، ماننا و ماد هم بنا به دلایلی نامعلوم

شناخته شده نبود. این که تصور شود هویت ترکان ایرانی هم قدمت پیش از میلاد دارد به واسطه سیاست‌های پلوی‌ها و اربابانشان در سایه قرار گرفته بود بنابراین راحت آن بود که این تمدن را ایزوله و زیانشان را مرده خطاب کنند.

اما از همان روزهای نخست که کتیبه‌ها رمز گشایی شدند، برخی سومرولوگ‌ها متوجه شباهت‌های زبانی و فرهنگی بین ترک‌های ساکن آذربایجان باستانی در ایران و سومریان شدند یک نوع رازداری در این خصوص از هر سو آغاز شد. گرچه در شیوه کلی منشا سومریان از سوی محافل آکادمیک غرب هرگز قطعا رد یا تایید نشده و حتی زبان‌شناسی غرب نیز بر خلاف محققین کشورهای ترک‌زبان این زبان را از دست رفته یا نامعلوم قلمداد می‌کرد و با دادن آدرس‌های اشتباهی جامعه جهانی در یک سردرگمی نگه داشته بود، اما امروزه در عصر انفجار اطلاعات و بر اساس داده‌های باستان‌شناسی موضوع عیان می‌شود. پرده‌ها فرو می‌ریزد و ما ملاحظه می‌کنیم در این رابطه علیرغم وجود مستندات کافی این امر به خود ما وا گذاشته شده تا با چسباندن قطعات پازل این تصویر زیبای باستان را نمایان کنیم.

آذربایجان در مفهوم باستانی از تمدن آنو در جنوب ترکمنستان تا شمال خراسان و شمال ایران با مرکزیت سولدوز تا آئاتولی به مرکزیت وان و همچنین قفقاز در شمال تا دشت قزوین و شوش را شامل می‌شد یک همگونی فرهنگی مادی معینی در این جغرافیا حاکم بود. یک همگونی کامل در این جغرافیا از نظر صنعت، سبک هنری، آداب و رسوم و اساطیر حاکم بود که با دیگر تمدن‌ها تفاوت آشکاری داشت. باستان‌شناسان نیز کم‌کم متوجه این هم‌گونی شدند این در حالی بود که

منطقه در اختیار کاوشگران اروپایی و آمریکایی بود و پهلوی‌ها با دادن پول این تحقیقات را تحت تاثیر سیاست‌های کشورداری خود قرار می‌دادند و تصور می‌کردند برای برجسته‌سازی آریاها که از سوی غرب توصیه شده بود، باید سایر تمدن‌های کشورمان از جمله ایلام و ماننا را در سایه نگه دارند و نمی‌دانستند چه گنج بی‌انتهایی را در مقابل تمدنی نوساخته مدفون می‌کنند.

در غیاب داده‌ها و گزارش از لایه‌ها، نوع‌شناسی و آزمایشات در دسترس، کلام تنها داده ماضی برای اعلام چنین ارتباطی بود و شاید «هومل» آلمانی شاخه‌ترین فرد و پیشرو در این عرصه بود که با یافتن کلمات متعدد مشترک متوجه این

اشتراکات زبانی ترکی و سومری شد اما در عین حال با گسترش اطلاعات ما از لغات سومری متوجه شباهت‌های بیشتری شدیم. در این زمان بود که محققینی از کشورهای ترک‌زبان از ترکمنستان، آذربایجان و ترکیه تا ایران، مقالات و کتب متعددی در این رابطه نوشتند و با وجود تلاش دیگر کشورها حتی کامرونی یا آلمانی در یافتن کلمات مشترک این ترک‌زبان‌ها بودند که با صدها کلمه مشترک و هم‌ریشه این هم‌زبانی تاریخی را اثبات کردند.

این فراوانی به قدری فزونی گرفت که برای محققین جدا از دستگاه تاریخ‌ساز جهانی، ارتباط مسلم شد. «خانم پروفیسور علمیه» یک سومرلوگ با بیشترین سابقه کتیبه‌خوانی، به صراحت سومریان را شاخه‌ای از ترکان اعلام کرد، «ب. گری» نیز آنها را نیاکان ترکان نامید و حتی بر اساس تلاش‌های فراوان «دکتر محمت کورت کایا» «ترکان سومری» منتشر شد. به تازگی محقق روسی نیز با بررسی گرامری این دو زبان به چنین اشتراکی معترف گردیده است و ده‌ها مقاله از کشورهای خارجی و غیر ترک‌زبان نیز منتشر گردیده است. بعدها عثمان ندیم این کارها را به زبان سومرلوگ‌ها نزدیک‌تر نموده و در مراجع جهانی ارائه کردند. اما این که این مسیر حرکت از کجا بوده و به کجا ختم شده سوال دوم ماست که در این کتاب به این سوال از طریق داده‌های باستان‌شناسی پاسخ می‌دهیم.

در کتاب اساسی من به نام فرهنگ سومر به بررسی شش‌هزار و پانصد لغت سومری پرداختم و همان‌گونه که «خانم پرفیسور علیمه» در مقدمه کتابم نوشتند این رابطه دیگر اثبات گردید و اکنون لازم است از زوایای دیگری به علم نور بتابانیم تا ببینیم سومریان چگونه و از کدام مسیر به این سرزمین وارد شدند و سر انجام آنها چه شد. دو کتاب در این خصوص نوشته‌ام که این کتاب مقدمه جلد دوم - روابط سومر و آذربایجان - محسوب می‌شود.

در این میان با وجود این که دنیای غرب هرگز منکر این اشتراکات نشد و از نظر علمی قادر به رد این وجود مشترکات نیز نشده است. امری که با حجم سهمگین داده‌های زبانی، باستان‌شناسی و تعابیر متریکال‌های هنری روز به روز شفاف‌تر خواهد شد. کتاب به رویکردی باستان‌شناسانه در این خصوص دست زده و از روایات و نقل‌قول‌های بی‌ثمر پرهیز کرده است.

از بین سومرلوگ‌ها شناخته‌ترین فرد خانم «معزز علمیه چیخ» در ترکیه پس از هشتاد سال بررسی زبان سومری اکنون در سن ۱۰۶ سالگی در ترکیه زندگی می‌کند. این خانم محقق که بیش از بیست هزار لوح سومری را ترجمه کرده‌اند و همکار «ساموئل نوح کرامر» بودند برای بنده نیز ویدئویی تشویق‌آمیز ارسال نمودند که در اینستاگرامم منتشر کرده‌ام. نهایتاً کتابی منتشر کردند که عنوان آن چنین بود:

«سومریان یک شاخه از ترکان بودند».

البته ایشان کتب زیادی منتشر کردند اما بنیان‌گذار واقعی این بحث مشابهت کلامی را ایشان می‌دانم. «اولجاس سولیمینوف» و «هومل» نیز بیش از پنجاه سال پیش روی این موضوع تحقیق کرده و چنین نظری داشتند. اما اکنون دامنه آن بسیار وسیع شده است. در سال ۱۳۸۴ آقای دکتر «روشن خیای» با شروع انتشار فرهنگ‌های سومری به این یکسانی زبانی پرداخت.

ما اکنون می‌توانیم با اطمینان از وجود اشتراک زبانی صحبت کنیم. در کنار این تطابق زبانی تطابق اسطوره‌ها و فرهنگ و باور و آئین‌ها نیز همزمان ادامه دارد. جام بومی «حسنلو» به عنوان یک نمونه وزین تمامی این باورهای سومری را در خود حفظ کرده و اکنون با بررسی دقیق این جام متوجه می‌شویم نه از جهت اشتراک خدایگان سومری و اساطیر که حتی در مظاهر تمدن نیز یک شکل عینی هویدا است این جام بومی یک سند قابل استناد برای کشف هم‌ریشگی سومریان و مانناهاست. به عنوان مثال پایه میزها از سم گاو در هر دو فرهنگ یکسان است و تنها هزار سال بعد در مصر نمونه‌هایی مشابه را می‌یابیم که البته آنها پنجه شیر هستند. نوع لباس‌های پوستی، تدهین، خوم‌بابا و همه جزء جزء جام با اسطوره‌ها و نقوش سومری یکسانی کامل دارد.

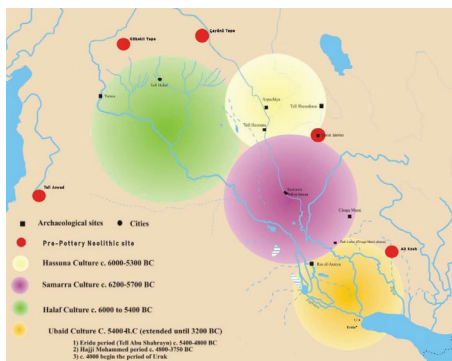
اگر چنین فرضیه‌ای چنین پر رنگ بال و پر گرفته و حالا برای خود ترک‌زبانان مسجل شده اما برای هند و اروپایی‌ها تقبلش بعید یا دور از انتظار است، بگذارید از سایر جنبه‌های عینی که مبتنی بر کلام و تفاسیر شخصی نیستند، در این مورد کنکاش کنیم. باستان‌شناسی قابل تفسیر و مصادره به نفس نیست و از این مسیر نیز می‌توان حرکت سومریان را ردیابی و اثبات کرد. نماخت وقایع آب و هوایی و زمین‌شناسی نیز در این میان اهمیت و حکم اولین گام برای چرایی این مهاجرت

را دارد. چهارده هزار سال قبل در آذربایجان عصر یخبندان چهارم رو به پایان بود.

از حدود ۱۸ هزار سال پیش پس از آخرین دوره آب و هوای سرد، هوا شروع به گرم شدن کرد. در اثر بهبود نسبی آب و هوا، طیف وسیعی از گیاهان امکان رشد یافتند و به تبع آن تعداد حیوانات نیز افزایش پیدا کردند. وضعیت بهبود یافته آب و هوایی امکانات بیشتری را برای مردمان شکارگر و گردآورنده غذا در منطقه زاگرس و دامنه‌های شرقی و غربی آن، به ویژه در دوره پارینه سنگی فوقانی، فراهم آورد. به همین دلیل بهره‌برداری از منابع طبیعی در مکان‌های باستانی زاگرس مرکزی و دامنه‌های آن از حدود ۹۰۰۰ ق.م به بعد افزایش قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد. از پایان دوره پلایستوسنی به بعد، دوره زمین‌شناختی به نام دوره هولوسین شناخته می‌شود. ابتدای هولوسین را اغلب دوره بعد از یخبندان می‌نامند. در اوایل دوره هولوسین گروه‌های انسانی ساکن در منطقه شمال شرق بین‌النهرین به اهلی کردن گیاهان و جانوران بومی پرداختند و همراه با این تحول دوره‌های نوسنگی در باستان‌شناسی پیش از تاریخ شمال شرق بین‌النهرین و زاگرس مرکزی ایران آغاز شد (طلایی، ۱۳۹۰: ۹۵).

نخستین استقرارگاه‌های مشخص شده در دشت تبریز تا جنوب دریاچه اورمیه در یک امتداد کشیده شده‌اند که کف آبی اجازه گذر از یازده هزار سال پیش را نداده و تاریخ اولین استقرار دقیقاً مشخص نیست. این درست با دوره هولوسین مصادف است.

یخبندان کوچک در شمال آذربایجان در هشت‌هزار سال پیش نیز می‌تواند دلایل حرکت را معلوم کند. در این مبحث چند بحث پراکنده از کتب باستان‌شناسی را در هزاره ششم قبل از میلاد گرد آورده‌ام که به درشت سولدوز و عمدتاً تپه حاجی‌فیروز که در جنوب دریاچه اورمیه و کنار تپه حسنلو است پرداخته و اولین استقرارگاه‌های مهاجرین سومری در شمال عراق یعنی درست اندکی غرب‌تر از حاجی‌فیروز را که به حسونا مشهور است را نشان می‌دهد.



منطقه حسونا به عنوان اولین مکان مهاجرت آذربایجانیان و اولین استقرارگاه‌ها و شهرهای سومری با رنگ زرد کم رنگ معین شده و به ترتیب بنفش و سبز و زرد امتداد را نشان می‌دهد. سومریان همان گونه که همه دانشمندان معترف هستند از سمت شمال شرق وارد عراق شده‌اند یعنی درست از جنوب دریاچه اورمیه وارد شده و به جنوب بین‌النهرین خزیده‌اند. این منافی با فرضیه‌های هند و بحرین برای منشایابی سومریان است.

این که سومریان از منطقه‌ای در آذربایجان با ترکمنستان به سوی بین‌النهرین مهاجرت کرده‌اند چنان مشخص است که حتی ساموئل کریمر بعد از پنجاه سال بررسی لوحه‌های دانشگاه آلمن پنسیلوانیا و موزه شرق باستانی استامبول که غنی‌ترین لوحه‌های سومری را دارند و هزاران لوحه در آنها استنتاج شده به آن معترف است چنان که می‌گوید: «سومریان بدوی یا شاید چادرنشین، از آن سوی قفقاز و دریای خزر به سمت نواحی غربی ایران سرازیر شدند و آن را تحت فشار قرار دادند (نواکرامر، ۱۳۸۳: ۱۸۸).

نشانه‌های این کوچ اجباری را در اشعار حسرت را در «بیلگه‌میش» باستانی می‌توان جستجو کرد آنجا که به قهر و غضب عامل این سرگردانی قوم سومر را کوه خوم‌بابا در کنار ماشو (میشو) و در لیوان (لیقوان امروزی) می‌داند و رهایی از بدبختی را کشتن خوم‌بابا می‌داند.

سرزمین دیلمون و ارتته نیز در زبان سومریان جاری بود. در کتاب گزارش سمینار لوکونین می‌خوانیم:

دکتر راجر کوری درباره این موضوع جالب بحث کرد و نشان داد که این نواحی برای سومریان سرزمین اساطیری بوده است، همان طور که به نظر اسپانیایی‌ها الدورادو سرزمینی افسانه‌ای سرشار از طلا و سنگ‌های قیمتی به شمار می‌رفت. این مطلب در اشعاری هر چند متاخر - چون آن مرکز و فرمانروای آراتا منعکس شده است (کرتیس، ۱۳۸۹: ۲۰).

در سوی دیگر مظاهر فرهنگی متعددی در کنکاش از منشا خود ما را به آذربایجان سوق می‌دهند. زیگورات یکی از جلوه‌های این تمدن بدون شک به همین حسرت زنجیر شده و در سرزمین صاف سومر کوهستان‌های آذربایجان را تداعی می‌کرد. این دست با عبید همراه است که سومریان به قسمت آبرفتی رسیده و در یک دشت مسطح ساکن بودند.

قطعا مشهورترین بناهای مذهبی سومر زیگورات‌های بزرگ یا برج‌های پله‌دار هستند که بر شهرهای مهم اشراف داشتند. به نظر می‌آید که زیگورات در پی توسعه منطقی سنت دیرپای ساخت معابد روی سکوها یا تراس‌هایی بلندتر از بناهای اطراف برپا شد سابقه این سنت به دوره عبید باز می‌گردد (Busink, ۱۹۷۰) سکوها و زیگورات‌های جدید ظاهرا با اهداف یکسانی، به منظور نزدیک‌تر کردن خانه خدا به آسمان بنا می‌شدند. پژوهشگران سالیان سال بر سر هدف ساخت این بناها بحث کردند. پیشنهادات آنها احتمالات بسیاری را دربرمی‌گیرد، از جمله این پیشنهاد را که زیگورات بازتاب حافظه جمعی از مردم از سرزمینی کوهستانی است که ممکن است زاد بوم سومریان بوده یا نبوده باشد. نظریه دیگر این است که زیگورات محراب عظیمی برای مراسم قربانی بود. نام‌های زیگورات بی‌تردید در موارد بسیاری واژه کوهستان را به همراه دارند، اما این واژه‌ها به چیزی بیش از اندازه و شکل آنها اشاره ندارد (کرافورد، ۱۳۸۷: ۱۰۳).

در این رابطه باید توجه کرد که در بالای کوه‌های آذربایجان پرستشگاهی

متعدد وجود دارند و نمونه خطی آن زیارتگاه (لیل آن داغی - ولیان داغی - بیلان کوه) عینالی را می‌توان مثال زد در سومر نیز چنین عادت‌های را گرامی می‌دانستند.

معمولاً گمان می‌رود که روی زیگورات‌ها نیایشگاهی وجود داشت، گرچه تنها گواه این مطلب در نوشته‌های هردوت است و هیچ مدرکی واقعی وجود ندارد. همچنین شماری از پژوهشگران گفته‌اند که این نیایشگاه صحنه ازدواج مقدس و آیین اصلی جشن بزرگ سال نو بود. هردوت اسباب و اثاثیه نیایشگاه فراز زیگورات بابل را شرح می‌دهد و می‌گوید که در آن تخت طلائی بزرگی وجود داشت. همچنین گفته می‌شود رب‌النوع مردوک می‌آمد و در نیایشگاه خویش می‌آرمید. احتمال یافتن چنین نیایشگاهی متأسفانه بعید است. فرسایش باعث شده است که معمولاً فقط بخشی از ارتفاع اصلی زیگورات‌های موجود باقی بماند، اما مدارک بافتی هنوز واقعیت‌های بیشتری را درباره هدف ساخت این نیایشگاه‌ها فراهم می‌سازد (کرافورد، ۱۳۸۷: ۱۰۳).

جنبالی‌ترین نظریه از این گروه از طرف فریدون آقاسی و اوغلو جلیلیف مطرح شده است. وی در مجموعه کتاب‌هایی را که در نه جلد «تحت عنوان تاریخ ترک‌های آذربایجان تا صدر اسلام» منتشر نمود، به تبیین نظریات خود در مورد قوم‌زایی آذربایجان پرداخته است. اصلی‌ترین مدعای وی در نظریه «سرزمین اولیه تکوین زبان پروترک (نظریه اورمیه)» آمده است. وی در این نظریه هم‌چون غضنفر کاظموف نظریه خانواده زبان آلتایی که منشأ زبان ترکی را در منطقه‌ای بین کوه‌های اورال و آلتای می‌داند رد کرده و بر این باور است که، خاستگاه زبان ترکی منطقه آسیای مقدم و از جمله آذربایجان می‌باشد. به نظر او در نتیجه مهاجرت‌های گسترده ناشی از تغییرات اقلیمی در هزاره چهارم قبل از میلاد خانواده زبان‌ها به گویش‌ها و لهجه‌ها توسعه یافته‌اند به نظر او این قاعده برای زبان ترکی نیز صادق بوده است. در هزاره چهارم قبل از میلاد در نتیجه خشکسالی گسترده در آسیای مقدم و قفقاز مهاجرت‌هایی به نواحی شرقی و شمالی روی داد و در نتیجه این رویداد زبان ترکی به دو شاخه شرقی و غربی منشعب گردید (آقاسی اوغلی جلیلیف، ۱۳۹۴).

حسونا و حاجی‌فیروز معینا در این تحقیق در کانون بررسی قرار دارند.

این تپه از لحاظ جغرافیایی در شمال کشور عراق و در کناره غربی رود دجله و در جنوب شهر قدیمی موصل واقع و آثار مکشوفه در این تپه متعلق به ۵ تا ۶ هزار سال قبل از میلاد است (انصاری، ۱۳۹۳: ۹۵).

اکنون به بررسی الگوهای تمدنی و سازمان اجتماعی و اقتصادی در سومر و شباهت آن با تمدن دشت سولدوز و حسونا و سامرا می‌پردازیم. هر چند باید به این همگونی در نخجوان تا یانیق‌تپه خسوررو شهر نیز اشاره کنیم.

نظام دقیقاً منطبق بر منابع موجود در سولدوز بود و احتمالاً در مقایسه با هزاره‌ی هفتم ق.م. اتکای بیشتری بر گله‌داری داشت. حتی، موضوع مهم‌تر آن است که گفته می‌شود آن دسته از ساکنان محوطه‌های حاجی‌فیروز که در نیمه‌ی اول هزاره‌ی ششم ق.م. به دره‌ی گدار (و احتمالاً به دیگر نواحی حوضه‌ی دریاچه‌ی ارومیه) مهاجرت کرده‌اند روابط نزدیکی با اقوام قدیمی حسونا داشته‌اند. تشابهات سفالی حاجی‌فیروز و محوطه‌های قدیمی حسونا پرشمار و مشخص هستند. با این حال، سفال‌های حاجی‌فیروز که این تشابهات با استفاده از آنها مشخص شده است بیش از نیم هزاره‌ی بعد از سفال‌های قدیمی‌تر حسونا ساخته شده‌اند. در مجموعه‌ی یافته‌های حاجی‌فیروز و حسونا، با قدمت اواخر هزاره‌ی ششم ق.م. به یقین برخی گونه‌های مشترک اشیاء، به طور مثال پیکرک‌های انسانی و سردوک را می‌توان مشاهده کرد و شواهدی از روابط این مناطق در قالب سفال‌های وارداتی دیده می‌شود. منطقی‌ترین تفسیر داده‌های موجود آن است که مردمانی که در سولدوز و اشنویه ساکن شده‌اند ارتباط نزدیکی با اقوام قدیمی حسونا، شاید اقوام ساکن در دشت بین‌النهرین یا اقوام ساکن در مناطق کوهستانی واقع در حد فاصل شمال بین‌النهرین و حوضه‌ی ارومیه، داشتند.

اگر این تفسیر صحیح باشد، ساکنان حاجی‌فیروز مردمانی سنت‌گرا بودند و منطقه‌ای را برای مهاجرت انتخاب کرده‌اند که تنها مستلزم تغییرات بسیار اندک در نظام معیشتی نهادینه‌ی آنان بود، نه تغییرات اساسی که اقوام قدیمی سامرا به آن دست زده‌اند. روی آوردن به نظام معیشتی

فشرده‌تر و شکل پیچیده‌تر سازمان‌دهی اقتصادی (و نتیجتاً اجتماعی و سیاسی) در دشت بین‌النهرین معمولاً، به سبب اهمیت آن در شکل‌گیری جوامعی با نظام‌های اقتصادی و سیاسی متفاوت در منطقه، مورد تأکید قرار می‌گیرد. با این حال، در محوطه‌هایی چون حاجی‌فیروز اشکال جدیدی از انطباق دیده می‌شود که شاخصه‌ی هزاره‌ی ششم ق.م. در بین‌النهرین است و این محوطه‌ها مثالی از شیوه‌های زندگی متنوعی را که با اسکان اقوام مهاجر در مناطق جدید و بهره‌برداری از منابع جدید به منصفی ظهور رسیده‌اند ارائه می‌دهند (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۴۸۸).

کریمر با وجود این که از طریق آثار و دلایل پی برده که منشا مهاجرت از آذربایجان می‌باشد لیکن به دلیل تمدن انو در ترکمنستان نمی‌تواند آن تمدن درخشان باستانی را نادیده بگیرد لیکن اگر تئوری (اورمی) را بپذیریم معما حل می‌شود و می‌توان دانست یک مسیر مهاجرتی از آذربایجان به ترکمنستان و آسیای میانه تا چین حرکت کرده و از این‌رو تمدن ترکمنستان و آذربایجان و سومر و چین مشابهت‌هایی دارند.

ساموئل کریمر: **Samuel Kramer** هم به این بازه زمانی اشاره می‌کند و می‌گوید:

سومری‌ها، از آسیای میانه و از طرف قفقاز، به آذربایجان آمده‌اند و بعد از سکوتی دراز مدت در آنجا، به بین‌النهرین مهاجرت کرده و ساکن شدند، آنها در تشکیل آراتتا در آذربایجان، نقش داشتند، آراتتا ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد در آذربایجان بوده‌اند و بعد به جنوب رفته‌اند (کریمر، ۱۳۸۳: ۲۵۸).

بر اساس تعدادی از اسناد تاریخی، هوریان از طریق قفقاز، از آسیای میانه به آذربایجان و شرق آن و کناره‌های دریای خزر کوچیده‌اند و بر اساس تحقیقات و مطالعات سومرشناسان، همین منطقه و مسیر برای مهاجرت سومریان نیز، از آسیای میانه به این سرزمین، ترسیم شده و هر دو، تقریباً در یک بازه زمانی (۶۰۰۰ سال قبل از میلاد) رخ نموده است. حتی اگر استدلال‌های عده‌ای دیگر که آذربایجان را خاستگاه اولیه هوریان می‌داند را بپذیریم و مهاجرت آنان از آسیای میانه را

رد نماییم، یا تاریخ مهاجرت سومریان را مدت‌ها پیشتر بدانیم، باز دلیلی مغایر با ارتباطات نزدیک شان با سومریان نخواهیم یافت (زرگری، ۱۳۹۳: ۱۵۰).

اگر شروع دوره نوسنگی بین‌النهرین را در دو مرحله به هم تنیده اولیه (قبل از حسونا) و ثانویه (دوره حسونا) بررسی کنیم، در این صورت استقرارهای مرحله اولیه در کوهپایه‌های غربی زاگرس و جنوب شرق تورئوس شکل گرفته است (طلایی، ۱۳۹۰: ۱۶۶).

جنوب شرق توروس و کوهپایه‌های غربی زاگرس درست در مرز آذربایجان باستان قرار دارند بنابراین طبیعی است که در سومریان از آذربایجان به سومر رفته و اولین استقرارگاه‌ها هم در آن مسیر شکل می‌گرفتند (طلایی، ۱۳۸۶: ۱۹).

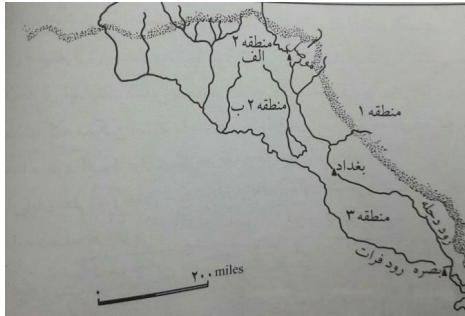
رشته کوه‌های زاگرس، به مثابه دیوار طبیعی عظیمی که شرق مدیترانه را از فلات ایران جدا می‌سازد، نقش بسیار مهم و روشنی در تکوین و پراکنش فرهنگ‌های پیش از تاریخ، به ویژه در دوران‌های پیش از نوسنگی و نوسنگی شدن فلات ایران داشته است (آجورلو، ۱۳۸۶).

از این نظر، مطالعه و بررسی فرایند گذار از نوسنگی به مس سنگی در گستره جغرافیایی آن مهم است. اما در حال حاضر به دلیل نبود و کمبود داده‌های قابل اعتماد و عدم توازن بین داده‌های در دسترس و نیز فاصله بسیار زیاد بین محوطه‌های شاخص، این امر دشوار می‌نماید. رشته کوه‌های زاگرس از شمال غرب ایران (آذربایجان) شروع شده، به طرف جنوب و جنوب غرب امتداد می‌یابد. زاگرس از دشت‌های متوسط، دره‌های میان کوهی و مناطق کوهپایه‌ای تشکیل شده است و به مناطق شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم می‌شود. بر اساس یافته‌ها، شواهد و مدارک باستان‌شناسی، زاگرس مرکزی از کانون‌های اصلی فرایند نوسنگی شدن در فلات ایران است، به طوری که مهم‌ترین محوطه‌های نوسنگی از جمله تپه آسیاب، تپه عبدالحسین، تپه گوران و گنج دره در این منطقه شناسایی شده‌اند. محوطه‌های یاد شده دوره آغازین نوسنگی را آشکار کرده‌اند، به طوری که دوره‌های نوسنگی بی‌سفال و نوسنگی با سفال در همه این محوطه‌ها شناسایی شده‌اند، اما در هیچ کدام از محوطه‌ها به طور مشخص آثار دوره مس سنگی یافت نشده است. از این نظر، در مقیاس محوطه نمی‌توان فرایند گذار از نوسنگی به مس سنگی را در این

محوطه‌ها مطالعه کرد، اما در مقیاس منطقه‌ای، در زاگرس مرکزی محوطه‌های دارای بقایای مس سنگی شناسایی شده است که می‌توان به محوطه‌هایی مثل سه گابی و تپه گودین اشاره نمود. از این نظر، فرآیند گذار از نوسنگی به مس سنگی را فقط می‌توان در مقیاس ناحیه و منطقه مطالعه کرد. تپه سه گابی، به عنوان شاخص‌ترین محوطه مس سنگی زاگرس مرکزی، فازهای سه گانه مس سنگی (قدیم، میانی و جدید) را ارائه کرده است. در فاز قدیم مس سنگی منطقه، بیش از ۷۰ محوطه استقرار شناسایی شده است. در عین حال، مجموعه سفال‌های یافت شده از این فاز تنوع چندانی ندارند. فاز میانی با افزایش استقرار روستایی و به تبع آن افزایش جمعیت همراه بوده است. برخلاف فاز قدیم، فاز میانی از تنوع گونه‌های سفال برخوردار بوده است. یکی از گونه‌های خاص سفال فاز میانی، سفال نوع دالما (dalma) نامیده می‌شود. این گونه سفال برای اولین بار در تپه دالما در آذربایجان شناسایی شده است. بنابراین، می‌توان چنین استنباط نمود که پیدایش سفال نوع دالما در زاگرس مرکزی ناشی از مهاجرت اقوام از زاگرس شمالی به زاگرس مرکزی بوده است.

همان گونه که مشاهده می‌شود اولین و آغازین دوره شهرها در شمال و در کناره رود دجله هستند نه در جنوب یا کناره فرات و این نشان از مسیر آبی مهاجرت سومریان از تپه حلف بین ۵۳۰۰ تا ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد یا سامره ۵۰۰۰ تا ۵۵۰۰ سال قبل از میلاد و بقیه کمتر از ۴۰۰۰ سال هستند و این دقیقاً مهاجرت سومریان از آذربایجان را اثبات می‌کند. اما قدرت یابی سومریان در سومر به هزاره سوم تا هزاره دوم قبل از میلاد مرتبط است هر چند در این دوره نیز ۲۵۰۰ تا ۲۳۰۰ قبل از میلاد سامی‌ها و آکادی‌ها با آنها درگیر بوده و بعضاً قدرت را در دست می‌گرفتند (انصاری، ۱۳۹۳: ۹۸).

به هر روی اگر جغرافیای باستان آذربایجان را از ترکمنستان تا جنوب خزر و آذربایجان کنونی تا غرب دریایچه وان بدانیم در هر دو سوی مسیر کوه‌هایی وجود دارند که اشاره سومریان به عبور از ۷ کوه یا حرکت بیلگه‌میش به سرزمین اصلی را با عبور از ۷ کوه معنی می‌کند.



رشته کوه‌های زاگرس، به ویژه بخش‌های مرکزی آن، به مثابه یک دیوار عظیم سرزمین اصلی بین‌النهرین را از فلات ایران متمایز می‌کند. این وضعیت در بخش‌های شمالی بین‌النهرین نیز حاکم است، به طوری که رشته کوه‌های جنوب شرق ترکیه عملاً بین‌النهرین را از سوی شمال از فلات آناتولی جدا می‌سازد (طلایی، ۱۳۹۰: ۲۹).

داده‌ها و یافته‌های باستان‌شناسی نیز این موضوع را آشکار ساخته است که در دوران‌های اولیه پیش از تاریخ، بویژه در دوره‌های پارینه سنگی و نوسنگی، استقرارها و فعالیت‌های جوامع انسانی در مناطق کوهستانی شکل گرفته‌اند و طی مراحل پیشرفت در مناطق جلگه‌ای بین‌النهرین استقرارهای یک‌جانشینی و روستاهای اولیه نوسنگی در حدود ۶ هزار قبل از میلاد شروع به رشد کرده‌اند.

بنابراین مراحل اولیه دوران پیش از تاریخ فی‌نفسه ربطی به بین‌النهرین جلگه‌ای ندارد. مجموعه واقعیت‌های ملموس جغرافیایی و باستان‌شناسی این نکته را آشکار می‌سازد که در مطالعه و بررسی حوزه‌های فرهنگ‌های پیش از تاریخ نباید بر اساس نگرش‌های سیاسی امروزی، مرزهای سیاسی کنونی مورد توجه و تأکید قرار گیرد و برای آنها نام‌گذاری‌های غیرقابل تعریف در نظر گرفته شود. این گونه از نام‌گذاری‌های غیر واقعی، واقعیت‌های باستان‌شناسی را در حاله‌ای از ابهام‌های علمی قرار می‌دهد (طلایی، ۱۳۹۰: ۲۹).

هیکسوس‌ها نام دیگری است برای مردمان ساکن آذربایجان، برخی پژوهشگران عقیده دارند این اقوام که جزیی از هوری‌های آذربایجان بوده‌اند از هزاره چهارم قبل از میلاد وارد شمال سرزمین سومر شده‌اند. کشیده شدن مردمان به سمت جنوب ناشی از خشکسالی را در مدرک دیگری از چشمه‌علی ملاحظه می‌کنیم.

در تمامی تپه‌های شمالغرب از چشمه‌علی تا سیلک، زاغه و قزوین نشانه‌هایی از شروع مهاجرت به سوی سومر دیده می‌شود. این اقامتگاه‌ها به تدریج در هزاره چهارم قبل از میلاد یعنی زمان تشکیل سومر مشاهده می‌شود بعد از زاغه و سیلک، چشمه‌علی در منطقه «ری» سومین کانون با سابقه جامعه‌ای متمدن در فلات است که در هزاره‌ی ششم پیش از میلاد در مرحله‌ی یک‌جانشینی و ایجاد روستا در مجتمعی کشاورز و دامدار بودند. در هزاره پنجم پیش از میلاد با پذیرش مهاجرانی از سرزمین‌هایی دیگر و ورود مدیترانه‌ای که منجر به ازدیاد جمعیت شده، به سوی آغاز شهرنشینی گام برداشتند و در ارتباط بازرگانی و فرهنگی با سایر تمدن‌های دور و نزدیک از شرق تا آنو و از غرب تا آسیای کوچک و میان‌رودان بودند. مردم چشمه‌علی در ساخت ادوات زندگی از نظر فنی و هنری بر اقوام سیلک برتری داشتند. در هزاره چهارم در ادامه روند ازدیاد جمعیت و ورود اقوام جدید (مدیترانه‌ای‌ها) و پیشرفت کشاورزی، رواج صنایع فلزی و اختراع مهر وارد دوران شهرنشینی شدند. به نظر گرانوفسکی در هزاره ششم گروه‌هایی از اقوام بومی جنوب دریای کاسپین به پهنه جیحون مهاجرت کردند (عبدلی‌فرد، ۱۳۹۶: ۳۲۵).

این اتفاق با تئوری اورمی نیز که آذربایجان را منشا مهاجرت به جنوب و شرق و غرب می‌داند همگونی دارد.

بنابراین انطباق و هم‌سانی می‌توان در هزاره ششم یک شیوه مشابه را نشانه‌ای آشکار از شروع حرکت سومریان در نظر گرفت که هنوز این الگوها منقطع نشده و تحول زیادی نیافته‌اند.

در بسیاری از محوطه‌های شمال سومر سفال قرمز یافت شده است. «علاوه بر ظروف حاوی دوغاب قرمز حاجی‌فیروز، «سفال‌های حاوی

پوشش گلی قرمز» از محوطه‌های گروه زاگرس (مورتسن، ۱۹۶۴ ب: ۱۱۷-۱۱۸؛ ۱۹۷۴ ب: ۲۳؛ بریدوود وهاو، ۱۹۶۰: ۴۳)؛ سفال‌هایی «با نقش آئوبی رنگ در سراسر ظرف وصیقل جزئی» از ام‌دباغیه (ک. براید، ۱۹۷۲: ۱۰)؛ سفال‌هایی با نقش یا پوشش گلی «به رنگ قهوه‌ای تیره‌ی مایل به قرمز» از لایه‌های پانزدهم و شانزدهم تل ثلاثات (فوکایی و دیگران، ۱۹۷۰: ۴۵)؛ و «ظروف صیقلی پوشیده از گل اخرا» از تل سوتو (مرپرت و دیگران، ۱۹۷۶: ۵۷) یافت شده‌اند. به نظر می‌رسد دوغاب گل اخرای موجود روی سفال‌های حاجی‌فیروز شبیه نوعی تمام کاری سطح سفال‌ها باشد که در محوطه‌های اولیه حسونا استفاده شده است (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۲۵۹).

هر چند این حد اشتراک نیز می‌تواند به بهانه بررسی بیشتر در پس حجاب حفظ شود اما این رابطه معنی‌دار موید حضور آذربایجانیان باستان در حسونا به عنوان پایگاهی که طی چند صد سال مبادلات عینی با هم داشته‌اند اشاره شود.

در بحث از روابط منطقه‌ی آذربایجان با بین‌النهرین، از نظر قدمت و - تاحدودی - از نظر گونه‌شناسی عموماً سفال‌های منقوش پیسیدیله‌ی رابا سفال‌های جدیدتر عبید و سفال‌های حاجی‌فیروز را با سفال‌های حسونا برابر می‌گیرند. براین اساس، دوره‌ی دالما - حداقل به طور پیش فرض - با دامنه‌ی زمانی دوره‌ی حلف متناظر خواهد بود. اما، از محوطه‌های ایرانی که حاوی سفال‌های دالما هستند هیچ تکه سفالی از گونه‌ی حلف گزارش نشده است. جالب است که از محوطه‌ی تل آپارچییه در عراق چند تکه‌ی سفالی یافت شده است که در یک طرف مزین به موتیف‌های منقوش حلف هستند و در طرف دیگر تزیینات حجمی از نوع تزیینات سفال‌های دالما دارند. مطالعه‌ی سفال‌های مشابه سفال‌های دالما، مهرها و دیگر اشیای مکشوفه از سه‌گابی در نزدیکی کنگاور شاید مشترکات گونه‌شناختی مشخص‌تری را که احتمالاً میان سفال‌های مکشوفه از دالما تپه، مناطق شمالی و جنوبی بین‌النهرین و فلات ایران وجود دارد و در منتشرات بعدی گزارش خواهند شد روشن سازد (هاملین، ۱۳۸۸: ۸۸).

در دیگر سو اضافه کردن شاموت‌کاه به سفال در شمال عراق و هزاره‌ی پنجم ق.م

در سومر و آذربایجان رایج بود. این علقه در هزاره‌های متمادی جاری بود و مربوط به یک مقطع و هزاره ششم نبود.

محوطه باستانی دین خواه به عنوان یکی از چندین محوطه باستانی در جنوب دریاچه ارومیه تحت پروژه حسنلو با مشارکت موزه متروپولیتن امریکا، طی دو فصل در سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۶۹ کاوش شده است. این محوطه در ۲۴ کیلومتری غرب تپه حسنلو واقع گردیده است. محیط و ارتفاع اولیه آن به ترتیب ۲۰ و ۲۰۰ متر است. قدمت استقرار در دین خواه به مفرغ متأخر می‌رسد.

ترتیب و تسلسل طبقات استقراری از بالا به پایین بدین شرح است: طبقه I (دوران اسلامی)، طبقه II (دوره آهن II، حدود ۸۰۰-۱۲۰۰ ق.م)، طبقه III (عصر آهن I، حدود ۱۴۵۰-۱۲۰۰ ق.م) و طبقه IV (مفرغ متأخر، اوایل هزاره دوم ق.م).

از نظر گاه‌نگاری و لایه‌نگاری تطبیقی قدیم‌ترین استقرار دین خواه با دوره VI حسنلو هم افق است. مهم‌ترین یافته‌های مفرغ متأخر (طبقه IV) به صورت مجموعه سفالی است. سفال‌ها قرمز و نخودی‌اند که با رنگ‌های سیاه و قرمز بر روی زمینه نخودی و کرم نقاشی شده‌اند (طلایی، ۱۳۸۵: ۷۴).

سفال‌های منقوش دین خواه ارتباط گونه‌شناسی با سفال‌های هم افق منطقه خابور بین‌النهرین نشان می‌دهد (همان، ۷۴).

همچنین گزارش‌ها حاکی از کشیده شدن فاز پیسیدیله‌لی و عبید تا دوره هزاره دوم را دارند.

گزارش مقدماتی سفال‌های فاز پیسیدیله‌لی قبلاً منتشر شده و یانگ ترانشه‌لی آزمایشی دیگری را در نهشته‌های مرتبط حفاری کرده است. این فاز گونه‌ی محلی فرهنگ شمال عبید می‌باشد که آثار آن از تپه گورا وتل‌تلاتات در عراق یافت شده است. اشکال سفالی آن کاسه‌ی کم‌عمق زاویه‌دار و سبوی کروی را که به سفال‌های دوره‌ی اکدی‌ان در عراق شباهت دارد شامل می‌شود (هنری دایسون، ۱۳۸۸: ۶-۷).

ارتباط این فاز در جلوه‌های اجرایی چنان صمیمی و قابل تامل است که راه را بر

هر گونه تفاسیر شانس‌ی یا تصادفی بودن بسته است.

دیگر مولفه‌ی موجود در تکه‌های لبه را که می‌توان آب‌ریز خواند شیارهای سطحی است که روی تکه‌ای از یک کاسه‌ی بسته‌ی بزرگ (شکل ۸۴ د) و یک کاسه‌ی باز بزرگ (شکل ۷۶ ص) ثبت شده‌اند. ظرف اخیر سالم است و سه شیار دارد. محل این شیارها ثبت نشده است، اما به موجب طرح‌های میدانی می‌بایست بین هر یک از آنها حداقل ۴ سانتی‌متر فاصله وجود داشته باشد. شیار بعینه مشابهی روی کاسه بزرگ بسته‌ای از نوع ظروف خشن آرکائیک، مکشوفه از دوره‌ی اول الف تل حسونا، دیده می‌شود (وصفر، ۱۹۴۵: ۲۷۷)، (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۲۱۹).

ممکن است تشابهات موجود در سبک نقش زنی جزئا یا کلا نتیجه‌ی تماس‌ها یا روابط مستقیم محوطه‌های گروه زاگرس با محوطه‌های مربوط به فرهنگ‌های هم‌جوار حسونا یا سامرا در بین‌النهرین باشد (ادامه نک: بریدوود و هاو، ۱۹۶۰: ۴۴؛ لوین و مک دونالد، ۱۹۷۷: ۴۴)، (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۲۵۴ - ۲۵۲).

گروهی که حلقه واسطه بین حاجی‌فیروز با حسونا تا دین‌خواه و خابور بوده باشد و مسیر کشیده شدن به جنوب را معین می‌کند. عبور ترکان از زاگرس به سوی بین‌النهرین درست از جنوب دریاچه اورمیه و عبور از این کوه‌ها و دیده شدن استقرارگاه‌های متعدد بعدی در شروع رود فرات نیز یک نکته دیگر در این ارتباط است.

بیشترین تشابهات تکنولوژیکی را می‌توان میان سفال‌های حاجی‌فیروز و سفال‌های مکشوفه از محوطه‌های اولیه‌ی فرهنگ حسونا، از جمله ام‌دباغیه، تل سوتو و لایه‌های شانزدهم و پانزدهم تل تلاتات، مشاهده کرد. صنعت سفالی محوطه‌ی ام‌دباغیه را این گونه تشریح کرده‌اند: در مجموع، سفال‌های این محوطه از هر حیث ابتدایی هستند. غالب آنها ضخیم و نیمه‌خشن می‌باشند، اما سفال‌های ظریف‌تری نیز دیده می‌شود. گل سفال‌ها حاوی مقادیر بسیار زیادی کاه و پوشال در مقام شاموت است و در برخی موارد ماسه نیز استفاده شده است. سفال‌ها معمولاً

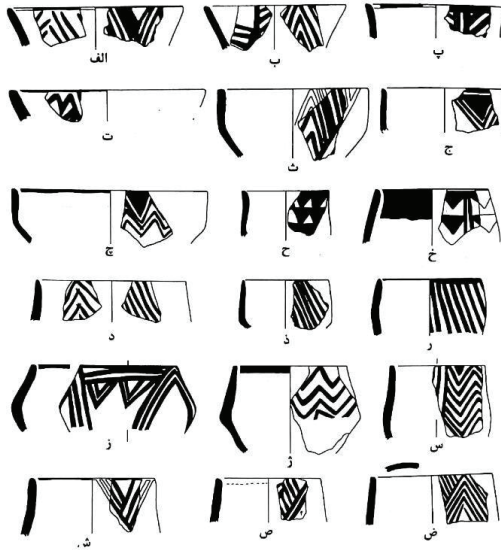
حرارت نسبتاً اندکی دیده‌اند و مغز خاکستری یا سیاه رنگ دارند و تمامی آنها دست‌ساز هستند. در اکثر آنها می‌توان فتیله‌های گلی به کار رفته در ساخت آنها را به وضوح دید. سطح بیرونی سفال‌ها نسبتاً یک‌دست و صاف است، اما در شمار زیادی از آنها چاله‌هایی که بر اثر سوختن کاه در حین حرارت‌دهی ایجاد شده‌اند قابل مشاهده است و سطح برخی از آنها را با کشیدن علف روی آنها صاف کرده‌اند. از پوشش گلی، اغلب به رنگ کرم یا مایل به سفید، در سفال‌های متوسط یا کوچک‌تر استفاده شده است (ک. براید، ۱۹۷۲: ۸).

سطح اکثر سفال‌ها مات است، اما برخی از آنها صیقل مختصری دارند. شیوه‌های تزیینی این ظروف استفاده از دوغاب «آلویی رنگ»، ایجاد نقوش با رنگ، نقوش کنده و کاربرد نوارها و قرصک‌های تزیینی حجمی را شامل می‌شود. دست‌کاری حجمی سطح ظروف در کف سینی‌های پوست‌کنی دیده می‌شود. رنگ (یا رنگ‌ها) را معمولاً روی پوشش گلی کرمی رنگ افزوده‌اند و از طریق حرارت‌دهی به طیف متنوعی از رنگ‌ها از قرمز تا سیاه درآورده‌اند. رنگی که در خلق نقوش به کار رفته بسیار ناپایدار است (ک. براید، ۱۹۷۲: ۹-۱۰). حداقل یکی از تکه‌های یافت شده با رنگ سفید (گلی؟) تزیین شده است (ک. براید، ۱۹۷۳: الف/۱۶). گفته می‌شود سفال‌های مکشوفه از لایه‌های شانزدهم و پانزدهم تل تلاتات بسیار شبیه سفال‌های ام‌دباغیه هستند (ک. براید، ۱۹۷۳: الف/۵).

با این حال، تفاوت‌های مختصری از حیث شیوه‌ی ساخت میان آنها به چشم می‌خورد و صنعت سفال‌گری تل تلاتات از برخی جهات شبیه صنعت سفال‌گری حاجی‌فیروز است. در هیچ یک از سفال‌های تل تلاتات از شاموت‌شن استفاده نشده است. دیواره‌ی سفال‌ها از فتیله‌های گلی به ضخامت حداکثر ۷ سانتی‌متر شکل گرفته است. برخلاف «فتیله‌های گلی» که در ساخت سفال‌های ام‌دباغیه استفاده شده‌اند، این فتیله‌ها کاملاً به هم چسبیده‌اند و وجود آنها تنها از اختلاف در ضخامت دیواره‌ها استنتاج شده است. اکثر سفال‌ها را ظاهراً از طریق قراردادن دیواره روی کف ساخته‌اند. با این حال ماتسوتانی، به استناد وجود خطوط گسستگی در سطح سبوه‌های زاویه‌دار، اشاره کرده است که این سفال‌ها را از طریق افزودن فتیله‌های

گلی به بخش پایه‌ای «با ته صاف و کاسه مانند» حالت داده‌اند (فوکایی و دیگران، ۱۹۷۰: ۴۵).

سفال‌ها را اغلب با تکنیک دست مرطوب با استفاده از دست و نه ابزار نرم، صاف کرده‌اند. استفاده از پوشش گلی کرمی رنگ ظاهراً نامعمول بود. از رنگ‌های قرمز و سیاه استفاده شده است که البته معمولاً به صورت دوغاب به سطح سفال‌ها کشیده شده‌اند و ایجاد طرح‌های هندسی بندرت صورت گرفته است (فوکایی و دیگران، ۱۹۷۰: ۴۵-۴۷؛ فوکایی و ماتسو تانی، ۱۹۷۷: ۵۱).



سفال‌های نقش خیاری و زیگزاگی تپه حاجی فیروز

در محوطه‌های جدیدتر فرهنگ‌های حسونا و سامرا، استفاده از خمیره‌ی حاوی شاموت گیاهی، که عمدتاً در ساخت سفال‌های بزرگ به کار رفته، بسیار نادر است و خمیره‌ی اکثر سفال‌ها در حرارت بسیار بالا پخته شده و حاوی شاموت ماسه یا ماسه و تکه‌های گیاهی ریز می‌باشد (لیتونی، ۱۹۷۰-۱۹۷۱: جدول ۳؛ لوید و صفر، ۱۹۴۵:

۲۷۶-۲۷۷/شکل ۵؛ مورتسن، ۱۹۷۰: ب/ ۱۱۱، شکل‌های ۱۰۷، ۱۱۰؛ اسمیت، ۱۹۵۲: جدول ۱). میان سفال‌های حاجی‌فیروز و سفال‌های حاوی شاموت گیاهی مکشوفه از محوطه‌های معاصر مربوط به فرهنگ‌های حسونا و سامرا برخی تشابهات تکنولوژیکی قابل تشخیص است. خمیره‌ی سفال‌های خشن تل حسونا، سفال‌های ساده و خشن تل متارا و سفال‌های خشن الف تل سوان حاوی مقادیر زیادی شاموت گیاهی است و بافت آن مشابه خمیره‌ی خشن‌تر سفال‌های حاجی‌فیروز است. در تمام کاری اکثر سفال‌های حاوی شاموت گیاهی در محوطه‌های مربوط به فرهنگ‌های حسونا و سامرا از تکنیک دست مرطوب استفاده شده، اما استفاده از صیقل کاری نیز در آنها ثبت شده است و برخی از سفال‌های تل سوان حاوی دوغاب قرمز هستند (ایپو لیتونی، ۱۹۷۰-۱۹۷۱: ۱۱۱-۱۱۳؛ لوید و صفر، ۱۹۴۵: ۲۷۶-۲۷۷ و اسمیت، ۱۹۵۲: ۱۰-۱۱). تفاوت عمده‌ی این ظروف با سفال‌های حاجی‌فیروز در میزان اکسیداسیون آنهاست. سفال‌های خشن حسونا را «نخودی... با مغز سیاه شده» توصیف کرده‌اند (لوید و صفر، ۱۹۴۵: ۲۷۷)، اما تکه‌هایی که بنده مطالعه کرده‌ام اغلب بر اثر حرارت‌دهی به رنگ نارنجی درآمده بودند و مغز آنها نخودی رنگ بود. سراسر پهنای دیواره‌های اکثر تکه‌های سفالی مکشوفه از متارا بر اثر حرارت‌دهی به رنگ نارنجی یا نخودی درآمده‌اند. مغز حدود ده درصد این تکه‌ها سیاه رنگ است، اما این قسمت سیاه رنگ نسبتاً نازک (به طور میانگین برابر با ۵۰ درصد ضخامت دیواره‌ی ظرف) است و حد و مرز چندان مشخصی ندارد (اسمیت، ۱۹۵۲: ۱۰). سفال‌های خشن تل سوان را «نخودی رنگ، گاهی با مغز تیره رنگ و گاهی در تمامی ضخامت دیواره‌ی ظرف به رنگ مایل به خاکستری» توصیف کرده‌اند (لیتونی، ۱۹۷۰-۱۹۷۱: ۱۱۲).

روشن‌تر بودن مغز و کامل‌تر بودن اکسیداسیون در سفال‌های خشن حسونا و سامرا دلالت بر آن دارد که این سفال‌ها مدت زمان بیشتری یا در دمای بالاتری در قیاس با سفال‌های حاجی‌فیروز پخته شده‌اند، اما به منظور حصول اطمینان از اختلاف در فرایند حرارت‌دهی سفال‌های این محوطه‌ها باید آزمایشی جهت تعیین نوع خاک به کار رفته در ساخت این سفال‌ها صورت بگیرد (نک: ماتسون، ۱۹۷۰: ۵۹۵ - ۵۹۶).

سفال‌های خشن فاقد تزئین مکشوفه از شمشارا، از محوطه‌های مربوط به فرهنگ سامرا در منطقه زاگرس، از حیث ترکیب و بافت خمیره شبیه سفال‌های حاوی شاموت گیاهی هستند که از محوطه‌های واقع در پهنه‌ی دشت فرهنگ سامرا یافت شده‌اند، اما رنگ و شاید شیوه‌ی پخت آنها به سفال‌های حاجی فیروز نزدیک‌تر است. اکثر تکه‌های سفالی مکشوفه از شمشارا لایه‌ی نازک اکسیده شده‌ای در سطوح خود دارند و مغز آنها ضخیم، به رنگ خاکستری تیره و با حد و مرز مشخص است. تنها تعداد اندکی از آنها بر اثر حرارت‌دهی در تمامی ضخامت دیواره‌ی خود به رنگ روشن درآمده‌اند. تفاوت‌های عمده‌ی این گونه‌ی سفالی شمشارا با سفال‌های حاجی فیروز عبارت‌اند از:

۱) سفال‌های خشن فاقد تزئین شمشارا با تکنیک دست مرطوب تمام‌کاری شده‌اند و روی آنها اثری از صیقل‌کاری یا نقش‌زنی دیده نمی‌شود (مورتسن، ۱۹۷۰: ب/ ۱۰۴).

۲) این سفال‌ها ظاهراً تا حدودی از آن دسته از سفال‌های حاجی فیروز که با تکنیک مشابهی تمام‌کاری شده‌اند سخت‌تر هستند.

۳) سفال‌های خشن فاقد تزئین شمشارا به شیوه‌ی بسیار ناشیانه‌تر و خشن‌تری از اکثر سفال‌های حاجی فیروز ساخته و تمام‌کاری شده‌اند.

همان‌الگوی روابطی که در مقایسه‌ی ویژگی‌های تکنولوژیکی سفال‌های حاجی فیروز و محوطه‌های هزاره‌ی ششم ق.م بین‌النهرین میان آنها دیدیم در خصوص ویژگی‌های سبکی آنها نیز صادق است. بهترین نمونه‌های مشابه سفال‌های حاجی فیروز از حیث شکل ظاهری و تزئین ظروف را دوباره می‌توان در محوطه‌های قدیمی‌تر فرهنگ حسونا، به ویژه ام‌دباغیه، یافت (ک. براید، ۱۹۷۳: تصویرهای ۱۰-۱۲؛ ۱۹۷۳/ الف تصویرهای ۲: ۱۲-۱۸، ۳). اکثر اشکال کاسه‌های موجود در حاجی فیروز در ام‌دباغیه یافت می‌شود. هم‌چنین، ظروف زاویه‌دار، که از مشخصه‌های اصلی سفال‌های حاجی فیروز است، در هر دو محوطه ام‌دباغیه و تل تالاتات یافت شده است. سبوه‌های ام‌دباغیه نسبتاً کوچک‌اند (حداکثر ارتفاع ۵۰ سانتی‌متر)، اما طیف ابعاد نمونه‌های تل تالاتات مشابه سبوه‌های فرم ۲۰ حاجی فیروز است (فوکایی و دیگران، ۱۹۷۰: تصویر ۸۰: ۱، ۳ - ۵؛ کیر ک براید ۱۹۷۳: تصویر

۱۴: الف - ب). تنها تفاوت عمده‌ی دیگری که در شکل ظاهری سفال‌ها دیده می‌شود وجود سفال‌های بیضوی در محوطه‌های قدیمی‌تر است (فوکایی و دیگران، ۱۹۷۰: تصویر ۷۹/۱۱؛ کیر ک براید، ۱۹۷۳: الف/تصویرهای ۲: ۱۷،۳: ۱۰). موتیف‌های به کار رفته و نحوه‌ی آرایش آنها در سفال‌های منقوش ام‌دباغیه به سفال‌های حاجی‌فیروز شباهت دارند (کیر ک براید ۱۹۷۲: تصویر ۱۰؛ الف ۱۹۷۳: تصویر ۳: ۹-۱۳). موتیف‌هایی که در هر دو محوطه یافت می‌شوند نوارهای حلقوی (معمولا در قسمت لبه)، خطوط عمودی، طرح‌های جناغی در هم تنیده، موتیف‌های نقطه‌ای و مثلث‌های توپر را شامل می‌شوند. موتیف‌های نقطه‌ای (که در حاجی‌فیروز کم‌یاب هستند) و سایر موتیف‌های خمیده خط که در حاجی‌فیروز یافت نمی‌شوند تنها در لایه‌های قدیمی‌تر ام‌دباغیه ثبت شده‌اند (ک. براید، ۱۹۷۲: ۹ - ۱۰).

تنها شکل از دست‌کاری حجمی سطح ظروف که هم در حاجی‌فیروز و هم در محوطه‌های قدیمی‌تر حسونا استفاده شده است فرو رفتگی‌هایی هستند که منحصر در کف سینی‌های پوست‌کنی ایجاد شده‌اند. فرو رفتگی‌هایی که با انگشت روی سفال‌های ام‌دباغیه ایجاد شده‌اند، در مقایسه با نمونه‌های حاجی‌فیروز، ظاهرا عمق کمتر و فاصله‌ی بیشتری از همدیگر دارند (ک. براید، ۱۹۷۳: الف:تصویرهای ۲: ۱۴، ۱۰:پ)، (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۲۵۴ - ۲۵۲).

اکنون می‌توانیم این یکسانی در تکنیک و شاموت را مطابق با نظر کاوشگرانی چون ماری. ام ویت قطعی کنیم.

تشابهاتی را می‌توان بین سفال‌های منقوش حاجی‌فیروز و سفال‌های منقوش آرکائیک حسونا یافت. موتیف‌های نقطه‌ای و موتیف‌های خطی، از قبیل طرح‌های جناغی درهم تنیده، مثلث‌های توپر، نوارهای حلقوی، خطوط عمودی، مثلث‌هایی که داخل آنها با هاشورهای متقاطع پر شده است، خطوط اریب هم پوشان و طرح‌های نردبانی درهم تنیده، در هر دو محوطه یافت می‌شود (جدول ۲۵: لوید و صفر، ۱۹۴۵: شکل‌های: ۸: ۱-۱۲؛ ۹: ۱-۹؛ ۱۱: ۱-۲).

تشابهات سفالی موجود میان حاجی‌فیروز و مراکز تمدنی فرهنگ سامرا به شکل ظاهری سفال‌ها محدود می‌شود. از تل سوان (اپیو لیتونی، ۱۹۷۰-۱۹۷۱: شکل پ/۷۸) و متارا (اسمیت، ۱۹۵۲: شکل‌های ۸: ۱۳-۱۵، ۹: ۱-۷، تصویر ۴:

۵) سینی‌های پوست‌کنی یافت شده است که شکل ظاهری آنها تا حدودی شبیه نمونه‌های حاجی‌فیروز است. تعدادی تکه‌ی سفالی از تل سوان به دست آمده است که ظاهراً متعلق به ظروفی بودند که شکل ظاهری آنها به سبوه‌های گردن‌دار و خمیره‌های حاجی‌فیروز شباهت دارد (ایبولیتونی، ۱۹۷۰-۱۹۷۱: ۱۱۳/ شکل پ: ۳۲-۳۴، ۴۰-۴۳، ۴۵-۴۷). در تمامی این سفال‌های سامرایی از شاموت گیاهی استفاده شده است. در حاجی‌فیروز و تل شمشارا اشکال سفالی مشترک بیشتری وجود دارد که برخی از آنها در این برهه‌ی زمانی کم‌یاب بودند. از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: سبوه‌های شکم فراخ (شکل ۸۵ الف؛ مورتسن ۱۹۷۰ ب: شکل ۸۸ ق، ک)، سینی‌ها (مورتسن ۱۹۷۰ ب: شکل ۸۰؛ شکل ۹۸)، کاسه‌های نیم‌کروی با کف سه‌پایه (شکل ۷۶؛ مورتسن، ۱۹۷۰ ب: شکل ۸۸ الف الف)، کاسه‌های باز کم‌عمق با بخش ضخیم در زیر لبه (شکل ۷۶ ث؛ مورتسن ۱۹۷۰ ب: شکل ۱۰۴ الف-پ)، کاسه‌های بسته‌ی عمیق (شکل ۸۴ ت - ث؛ مورتسن ۱۹۷۰ ب: شکل ۱۰۴ س - ض) و انواع کف‌های پر تفصیل، تمامی این ظروف مکشوفه از شمشارا فاقد تزیین هستند.

اکثر آنها از خمیره‌ی خشن با شاموت گیاهی (= سفال‌های خشن) ساخته شده‌اند، اما برخی خمیره‌ی ظریف با شاموت ماسه‌ای و گیاهی (= سفال‌های استاندارد) دارند. نمونه مشابه خوبی برای سفال‌های حاجی‌فیروز در میان سومین مقوله‌ی عمده‌ی سفال‌های شمشارا از حیث خمیره، یعنی سفال‌های ظریف، وجود نداشت. به طور خلاصه، مقایسه‌ی صنعت سفال‌گری حاجی‌فیروز با مراکز تمدنی اولیه در مناطق شمالی و مرکزی بین‌النهرین نمودار سلسله‌ای از روابطی است که تابع الگوی گاه‌نگاشتی و جغرافیایی منسجمی هستند.

سفال‌هایی که از هر دو حیث سبکی و تکنولوژیکی بیشترین شباهت را به مجموعه‌ی سفالی حاجی‌فیروز، از جمله سفال‌های به دست آمده از جدیدترین فازهای حفاری شده‌ی محوطه دارند. نه در محوطه‌های معاصر مربوط به فرهنگ‌های حسونا و سامرا بلکه در محوطه‌های منتسب به اوایل دوره‌ی فرهنگی حسونا یافت می‌شوند. میزان این تشابهات به حدی است که سفال‌های حاجی‌فیروز و اوایل دوره حسونا را می‌توان محصولاتی از سنت سفال‌گری و تزیینی فراگیر واحدی دانست.

با این حال، درک ماهیت پیوندهای اجتماعی و یا اقتصادی که این تشابهات تلویحا بر آنها اشاره دارند تا زمانی که اطلاعات بیشتری از خاستگاه و سیر تحولات سفال‌های حسونا و حاجی‌فیروز به دست نیامده است امکان‌پذیر نخواهد بود. تحلیل و انتشار نتایج حفاری‌های اخیر در محوطه‌هایی چون ام‌دباغیه، تل تالات ۲، تل سوتو، کول تپه و یاریم تپه ۱ اطلاعات میسوطی را از مراکز تمدنی اولیه‌ی فرهنگ حسونا فراهم خواهد آورد. گزارش‌های مقدماتی این حفاری‌ها حکایت از وجود تفاوت‌های چشم‌گیر در سفال‌های مکشوفه از لایه‌های سکونت‌ی متوالی تک‌تک این محوطه‌ها و نیز میان هر یک این محوطه‌ها دارد. به موجب تاریخ‌گذاری‌های رادیو کربنی محدود و برخی گمانه‌پردازی‌ها، قدمت قدیمی‌ترین فاز سکونت‌های عصر نوسنگی در دره‌ی رود گدار به اوایل هزاره‌ی ششم ق.م، تقریبا معاصر با سکونت‌های اولیه‌ی حسونا، برمی‌گردد (ضمیمه‌ی پ؛ ک. براید، ۱۹۷۲: ۱۵؛ اوتس و اوتس، ۱۹۷۶: ب/ ۱۰۱). متأسفانه، از محتویات فرهنگی لایه‌های اولیه‌ی حاجی‌فیروز تقریبا ناآگاهییم.

بنابر این، تا زمانی که حفاری‌های بیشتری در دره‌ی سولدوز صورت نگرفته است، مقایسه‌ی مجموعه‌های سفالی لایه‌های قدیمی حسونا با لایه‌های معاصر آن در حاجی‌فیروز امکان‌پذیر نخواهد بود. اگر چه بخش اعظم محوطه‌های قدیمی‌تر دوره‌ی حاجی‌فیروز اکنون پایین‌تر از سطح سفره‌ی آب‌های زیر زمینی منطقه قرار دارد، یکی از آنها در تپه‌ی بارانلو قابل دسترسی است. روستای دوره‌ی حاجی‌فیروز در این محوطه بر فراز برآمدگی ماسه‌ای بنا نهاده شده بود و هنوز چندین متر بالاتر از سطح کنونی دشت قرار دارد.

بهترین تفسیری که در وضعیت حاضر می‌توان ارائه کرد چنین است: اندکی پس از سال ۶۰۰۰ ق.م، گروه‌هایی از کشاورزان و گله‌داران یک‌جانشین به دره‌های سولدوز و اشنویه وارد می‌شوند. پیش از آن هیچ سکونت‌ی در این منطقه شکل نگرفته بود. شواهد سفالی دلالت بر آن دارد که این مردمان از منطقه‌ای مهاجرت کرده‌اند که در آن جا با اقوام اولیه‌ی حسونا یا احياناً نیاکان آنان روابط نسبتاً نزدیکی داشتند (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۲۵۵ - ۲۵۴).

این کشیده شدن به جنوب و غرب آذربایجانیان باستان که حوزه فرهنگی آن از آنو در ترکمنستان تا قفقاز را در بر می‌گرفت در هزاره هفتم تا ششم نمود روشن‌تری در حوزه قزوین دارد. دشت قزوین سرشار از منابع روشن فلزکاری منحصر به فردی است که بعد از گذر از زاگرس در بین‌النهرین مشاهده می‌شود.

مدارک بسیار زیادی از آهنگری و استفاده از اشیا و تزیینات آهنی در روستاهای اولیه‌ی بین‌النهرین بزرگ موجود است. محوطه‌های هزاره‌ی هفتم و ششم ق.م. که از آنها مس یافت شده است عبارت‌اند از: چاتال هویوک (سرباره، مهره؛ ملارت، ۱۹۶۷: الف، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ تا د ۱۹۷۶، ص ۸۹-۹۱)؛ چایونو (برقوزن، سنجا، تکه‌های سنجا؛ چامیل و بریدوود، ۱۹۷۰: ۵۱، ۵۶)؛ تپه‌ی علی‌کش (مهره؛ هول و دیگران، ۱۹۶۹: ۲۴۴)؛ یاریم تپه‌ی ۱ (حلقه، مهره، سنگ معدنی؛ مرپرت و دیگران، ۱۹۷۷: ۸۲، ۱۹۷۸: ۳۶؛ مونچاو و مرپرت، ۱۹۷۱: ۲۸)؛ تل سوان (مهره، کارد، سنگ معدنی؛ الآدمی، ۱۹۶۸: ۵۹)؛ و سیلک ۲ و ۱ (سوزن، کارد، درفش، اشیای تزیینی؛ گیرشمن، ۱۹۳۸: تصویر ۵۲: ۴۶-۵۷). از این جمع تنها دو محوطه در مجاورت معادن مس قرار دارند. چایونو در حدود ۲۰ کیلومتری معدن ارگانی، که گفته می‌شود از معادن عمده‌ی دوران باستان و زمان حاضر است، قرار دارد و سیلک حدود ۲۲۵ کیلومتر از شهر انارک فاصله دارد. انارک هنوز هم حاوی مس طبیعی و نیز سنگ مس می‌باشد (تیلکوت، ۱۹۷۰: ۲۸۹-۲۹۰، شکل ۱). صادرات مس، اعم از ماده‌ی خام و اشیای مسی، شاید از هزاره‌ی هفتم ق.م در شرق آناتولی آغاز شده باشد. این کالاها احتمالاً از طریق همان راه‌هایی که ابسیدین تجارت می‌شد تجارت شده‌اند (نک: زنفرو و دیکسون، ۱۹۷۶؛ رایت، ۱۹۶۹). تاریخ دقیق شکل‌گیری سکونت‌های اولیه در نواحی پیرامونی دشت‌های مرکزی ایران معلوم نیست، اما در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی ششم ق.م مناسباتی بین این نواحی و بین‌النهرین برقرار بود (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۴۸۲).

موضوع دیگری که با الگوهای ثبت شده‌ی قبلی سازگاری دارد وجود گندم نان است. هلیک اشاره می‌کند گندم نان از هیچ یک از محوطه‌های کشاورزی اولیه یافت نشده است، اما «در تمامی یافته‌های مربوط به

اوایل تا اواسط هزاره‌ی ششم ق.م که تاکنون به طور مناسب مورد بررسی قرار گرفته‌اند خود را نشان داده است» (۱۹۷۰، ۲۱۱؛ اما هم چنینک: هارلان، ۱۹۷۷: ۳۶۷، ۳۶۴؛ فان زایست، ۱۹۷۷: ۳۳-۳۷). این گونه در چاتال هویوک (هلیک، ۱۹۶۶: ۳۵۳-۳۵۴)، لایه‌های اواخر نوسنگی و اوایل عصر مس سنگی حاجیلار (هلیک، ۱۹۷۰: ۲۰۰)، یاریم تپه ۱ (باختیف و یانو شویچ، ۱۹۸۰: ۱۷۰)، تل سوان (هلیک، ۱۹۶۴: ۴۴)، لایه‌های دوره‌ی سامرا در چغا مامی (هلیک، ۱۹۷۲: ب ۴۶) و لایه‌های دوره‌ی سبز در تپه‌ی سبز (هلیک، ۱۹۶۹: ۴۰۸) شناسایی شده است. برخی از گیاهان وحشی مکشوفه از حاجی فیروز، به ویژه دو بنشن وحشی، احتمالاً به عنوان غذا استفاده شده، اما بقیه احتمالاً به طور تصادفی یا جهت مصارف صنعتی جمع‌آوری شده بودند. دانه‌های چاودار و هفت‌بند به همراه غلات پرورشی یافت شده است (هلیک، ۱۹۶۹: ۳۹۷؛ ۱۹۷۰، ۲۳۴). سنگ دانه‌ی صحرایی توزیع گسترده‌ای در محوطه‌های خاور نزدیک به ویژه در مزارع آبی یا زمین‌های مرطوب دارد. این گیاه ارزش غذایی چندانی ندارد، اما در بسیاری از محوطه‌های کشاورزی اولیه یافت می‌شود. هلیک معتقد است این گیاه را به جهت ریشه‌های آن، که در رنگ‌رزی قابل استفاده است، جمع‌آوری می‌کردند (۱۹۷۰، ۲۳۷). بته لویی صحرایی در زمین‌های آب گرفته می‌روید و در برابر شوری مقاوم است (هلیک، ۱۹۷۰: ۲۳۷). این گیاهان را احتمالاً از نواحی تالابی، به عنوان ماده‌ی اولیه حصیربافی در روستا، جمع‌آوری می‌کردند. هم چنین، احتمال دارد دانه‌های سنگ‌دانه‌ی صحرایی و بته لویی دریایی را به طور تصادفی از مزارع نواحی مرطوب به داخل روستا راه یافته باشند. هلیک این پیشنهاد را در توجیه وجود بته لویی صحرایی در فاز بزمرد در تپه‌ی علی‌کش مطرح کرده بود (۱۹۶۹، ۳۹۰) (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۴۸۲).

این دقیقاً چیزی است که در منابع سومری در مراودات با ارته اعلام می‌شود یعنی دادن غلات و گرفتن صنایع و سنگ‌های گران.

از تمامی لایه‌های تل حسونا دوک‌های گلی «به شکل معمول دو مخروطی» یافت شده است (لوید و صفر، ۱۹۴۵: ۲۹۶، تصویرهای ۱۰، ۱: ۱۲-۱؛ ۱۱؛ ۱: ۱۳-۱۵). برخی از نمونه‌هایی که عکس یا تصویر

آنها در مقالات چاپ شده است با خطوط منقوشی که از سوراخ مرکزی دوک منشعب می‌شوند تزیین یافته‌اند و برخی دیگر حاوی نقوش کنده‌ی نقطه‌ای هستند. تمامی این دوک‌ها احتمالاً از نوع دو مخروطی متقارن هستند، اما در این خصوص نمی‌توان اطمینان داشت؛ زیرا تصاویر آنها فقط از نمای بالا ارایه شده‌اند. نمونه‌های دوک‌های دو مخروطی از تل سوتو و یاریم تپه‌ی ۱ یافت شده‌اند. نمونه‌هایی که تصاویر آنها در گزارش‌های مقدماتی چاپ شده حکایت از آن دارند که طیف تفاوت‌های موجود در اشکال (=خطوط تراز و تناسب ابعاد) آنها همانند نمونه‌های حاجی‌فیروزاست، اما دوک‌های «تخت» در بین‌النهرین فراوانی بیشتری دارند (مرپرت و مونجاو، ۱۹۷۱: الف ۳۲۹؛ ۱۹۷۱ ب: تصویر ۶، شکل ت؛ مرپرت و دیگران، ۱۹۷۶: تصویر ۳۹-۱؛ ۱۹۷۷: ۸۴، تصویر ۱۰-۸-۱۳). دوک‌های تخت به یقین در دو محوطه‌ی دیگر فرهنگ حسونا، یعنی تل تالاتات و ام‌دباغیه، گونه غالب بودند. هردو دوک گلی منتشر شده از لایه پانزدهم تل تالاتات را می‌توان دوک‌های کاملاً تخت دو مخروطی دانست. دوک‌های صفحه‌مانندی که از تکه‌های سفالی شکسته، سنگ و سنگ گچ ساخته شده‌اند از حیث ابعاد و تناسب به همدیگر شباهت دارند (فوکایی و دیگران، ۱۹۷۰: تصویر ۸۱: ۱۷-۱۹؛ فوکایی و ماتسوتانی، ۱۹۷۷: شکل ۲: ۱۱-۱۴).

دوک‌های تخت بیضوی با صفحه‌ای از جنس تکه سفال یا سنگ گچ در ام‌دباغیه نیز ثبت شده است (کیرک براید، ۱۹۷۲: ۸، تصویر ۷:۷). بنابراین، اگر چه دوک‌های مکشوفه از محوطه‌های قدیمی‌تر فرهنگ حسونا از حیث جنس و فرم از نمونه‌های حاجی‌فیروز متفاوت‌اند، تشابهات بسیار نزدیکی میان دوک‌های حاجی‌فیروز و دوک‌های مکشوفه از لایه‌های جدیدتر حسونا، که معاصر حاجی‌فیروز هستند، وجود دارد.

از تل سوان (لایه سوم) تنها تصویر یک دوک گلی منتشر شده که از نوع دو مخروطی متقارن است (السوف، ۱۹۷۱: تصویر ۲۰، ۲: ردیف پایین، الف). با این حال، از لایه‌های منتسب به دوره‌ی سامرا در محوطه‌ی متارا دوک‌هایی در فرم‌های متنوع به دست آمده است. از جمله‌ی این فرم‌ها عبارتند از: گونه‌های دو مخروطی متقارن و نامتقارن، یک دوک مخروطی و دو دوک مخروطی با قاعده‌های مقعر. سه مورد از این

در محوطه‌های گروه زاگرس، قطعاتی از سنگ‌های شیاردار از جنس سنگ(های) سیاه و ریزدانه یافت شده است. قطعات دو مورد از این ابزارها که از تپه سراب یافت شده‌اند در موزه‌ی سلطنتی اونتاریو نگهداری می‌شوند. سراسر سطح یکی از این قطعات، از جمله شیار **V** شکل آن، صیقل کاری شده است. خط بسیار صیقلی‌تری در امتداد هر دو دیواره‌ی شیار آن کشیده شده است و نشان می‌دهد شیء گردی (در مقابل شیء تیزدار یا نوک تیز) از داخل این شیار عبور می‌کرد. قطعه‌ی دوم نیز سطح صیقلی و شیاری **U** شکل با صیقل بسیار زیاد دارد و سطح فوقانی آن را با خطوط کنده‌ی سطحی، که در زاویه قائم نسبت به شیار کشیده شده‌اند، تزئین کرده‌اند. تناسب ابعاد هر دو نمونه‌ی مکشوفه از تپه سراب تقریباً با نمونه‌ی **HF ۴۸ - ۹۸** برابر است، اما اندکی بزرگ‌تر به نظر می‌رسد. از تپه‌ی گوران دو فرم متفاوت از سنگ‌های شیاردار صاف یافت شده است. یکی از این اشیا به صورت مستطیلی و دارای شیار **V** شکل است. تمامی قسمت‌های این نمونه صیقلی است و تناسب ابعاد آن با نمونه‌های مکشوفه از تپه سراب برابر است، اما در این محوطه قله سنگ‌های گرد حاوی شیار نیز کاربرد داشت (موزه ملی دانمارک). وجود سنگ‌های شیاردار «از گونه‌ای که گاهی قالب چوبه‌ی تیر یا صیقل دهنده‌ی مهره خوانده می‌شوند» از جارمو نیز گزارش شده اما توصیفی از آنها ارائه نشده است (بریدوود و هاو، ۱۹۶۰: ۴۵) (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۴۸۸).

در سراسر دوره‌های سولدوز سنگ صابون را هم چون بین‌النهرین در ابزار مختلف چون ملاقه تدهین‌ها مشاهده می‌کنیم. نمونه‌های همگون بعد از قطع ارتباط سومر و آذربایجان توسط آشور در هر دو فرهنگ حفظ می‌شوند. در ثانی وقتی این همگونی در محوطه‌های نخست حضور سومریان اولیه در جنوب دریاچه اورمیه که بعداً به سمت جنوب و بین دجله و فرات کشیده می‌شود را با محوطه‌هایی در زاگرس و آناتولی در نظر می‌گیریم حضور سومریان در شمال و ورود از جنوب دریاچه اورمیه و گذر از زاگرس در طول هزاره هفتم تا هزاره ششم قبل از میلاد اثبات می‌شود.

استخوان‌های شیاردار از برخی محوطه‌های بین‌النهرین بزرگ یافت

شده‌اند که قدمت آنها از حدود ۷۰۰۰ ق.م. تا اواسط هزاره ی پنجم ق.م. را در برمی‌گیرد. استخوان‌های کتف حاوی خطوط کنده از هر دو محوطه ی چایونو و گریکی حاجیان در شرق ترکیه به دست آمده است (ردمن، ۱۹۷۳: الف / ۲۵۸، شکل ۶: ۴-۵؛ واتسون و لوبلانک، ۱۹۷۳: ۴-۵). در اکثر این استخوان‌ها (متعلق به حیواناتی که از پستانداران کوچک تا گاو وحشی را شامل می‌شوند) ظاهراً تنها از طریق ایجاد خطوط موازی با فواصل منظم در عرض تیغه تغییراتی ایجاد شده است. در برخی موارد، بخشی از سطح استخوان ظاهراً بر اثر ایجاد این خطوط از میان رفته و شکاف‌های بسیار نازکی به جا مانده است. با این حال، سطح یکی از نمونه‌های به دست آمده از چایونو مضرس و بسیار صیقلی و شبیه استخوان شیاردار مکشوفه از حاجی‌فیروز است. در شرح نمونه‌ی مکشوفه از چایونو نیز لبه‌های آن کار شده توصیف شده‌اند (ردمن، ۱۹۷۳: الف / ۲۵۸، شکل ۶: ۵). در بین‌النهرین، استخوان‌های شیارداری از لایه‌های مربوط به دوره‌های حسونا و حلف یافت شده‌اند. از یاریم تپه ۱ (لایه‌های ششم و پنجم) استخوان‌های کتف با شیارهایی در فواصل نزدیک و از یاریم تپه ۲ استخوان دنده یا کتف با لبه‌های بریده شده به دست آمده است (مرپرت و مونچاو، ۱۹۷۱ ب: تصویر ۶، شکل پ؛ مونچاو و مرپرت ۱۹۷۳: تصویر ۷؛ مرپرت و دیگران ۱۹۷۶: تصویر ۲۹). از یکی از لایه‌های دوره‌ی حلف در محوطه‌ی آرپاچیه استخوان شیارداری یافت شده که حتی با ظرافت بیشتری کار شده است (مالووان و رز، ۱۹۳۵: تصویر ۱۲، الف، ۷۱۶ ب) (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۴۹۰).

در تپه حاجی‌فیروز مجموعه دیگر اشیاء در امتداد همین رویه اعلام می‌شود.

از ترانسه‌ی ۳/۲ ابزاری یافت شده است که در مجموعه‌ی اشیای سنگی تراشیده‌ی حاجی‌فیروز همتایی ندارد و در هیچ یک از گونه‌هایی که هول برای اشیای مکشوفه از جارمو و تپه سراب تعریف کرده است جای نمی‌گیرد. از آن جا که این ابزار از گونه‌ی اشیایی است که نمونه‌های آنها در محوطه‌های روستایی اولیه‌ی بین‌النهرین موجود است (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۴۹۰).

دو ابزار سنگی مکشوفه از حاجی‌فیروز از طریق حالت‌دهی با چکش سنگی وساییدن ساخته شده‌اند و شکلی تقریباً کروی دارند. با این حال، ابعاد و ضریب سختی این دو ابزار متفاوت است و احتمال دارد از آنها در کارکردهای نسبتاً متفاوتی استفاده شده باشد.

قطر یکی از این گوی‌ها (۱۳۷-۶۸ HF؛ تصویر ۳۵ت) حدود ۳/۵ سانتی‌متر و جنس آن کالیست است. بر روی این نمونه آثار ناشی از دو کاربرد متفاوت مشاهده می‌شود. اکثر بخش‌های سطح آن کوبیده شده است و نشان از کاربرد آن در نقش چکش سنگی دارد. اما، بخشی از آن تخت و صیقلی است و نشان می‌دهد از آن در کار ساییدن استفاده کرده‌اند. در سطح این ابزار آثار اخرای قرمز وجود داشت، اما وجود این آثار ضرورتاً نمی‌تواند شاهدهی بر کارکرد آن باشد؛ زیرا این گوی از قبری (= ترانشه‌ی F11 تدفین ۳) یافت شده که داخل آن را با گل اخرا پوشانده بودند. نمونه‌های گوی‌های سنگی از بسیاری از محوطه‌های روستایی اولیه‌ی بین‌النهرین بزرگ یافت شده‌اند (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۴۸۲).

نگرش به نوع استفاده از ابزار نیز باید در تعاریف بومی و اولیه جستجو شود. اخری به رنگ قرمز و نمادی از آیین اتصال به - اوت - رب‌النوع خورشید در محوطه‌های دیگر یک شیوه یکسان است که بر روی اجساد پاشیده می‌شد. نگاره‌های یعنی از باورهای همگون حکایت دارند در سایر جاها شیوه‌های دیگر تدفین حکایت از تفاوت باورهاست. شیوه‌های عینی غیر از باورها از سبک مشترک اجتماعی و اقتصادی اطلاعات ارزشمندی می‌دهد. این در شیارگرهای مکشوفه از حاجی‌فیروز نیز مشاهده می‌شود.

اکثر بخش‌های سطح شیارگرهای مکشوفه از حاجی‌فیروز با استفاده از چکش سنگی حالت یافته‌اند، اما سر آنها (= بخشی که بلافاصله بالای دم ابزار قرار دارد) در سطوح فوقانی و تحتانی (= هر دو طرف پهن خود) صیقلی است. شیارگرها اضلاع طولی متقارنی دارند. بدنه‌ی آنها ضخیم است و حداکثر ضخامتشان به ۳/۵ تا ۳/۹ سانتی‌متر می‌رسد. سطح فوقانی و تحتانی آنها با شیب ملایمی به سمت دم نسبتاً تیز و با شیب بسیار جزئی به سمت قسمت تحتانی تخت انحنا می‌یابند (شکل ۱۱۷چ). کناره‌های

آنها نیز به سیاق مشابه محذباند و پهن‌ترین قسمت آنها (۴/۲ تا ۵/۷ سانتی‌متر) درست بالای بخش صیقلی قرار دارد. دم تا حدودی انحناء دارد. در مقطع عرضی این ابزارها، قسمت تحتانی تقریباً گرد، بخش مرکزی بیضوی و سر به صورت عدسی شکل است. درازای دو شیارگر سالم به ترتیب ۸/۷ و ۱۱/۳ سانتی‌متر است. شیارگر سوم شکسته است، اما ظاهراً درازای بیشتری از دو شیارگر دیگر داشت (۱۴۲-۶۸ HF؛ شکل ۱۱۷ ج).

تمامی شیارگرها از نوعی سنگ تیره رنگ و ریزدانه ساخته شده‌اند. تنها یکی از آنها جهت آزمایش از سوی متخصص زمین‌شناسی در دسترس بود که به سرپنتین شناسایی شد. از این اشیا که شکلی شبیه شیارگرهای حاجی‌فیروز دارد از لایه‌ی الف تل حسونا یافت شده است. از محوطه‌هایی در شمال بین‌النهرین، زاگرس، آناتولی و نیز آذربایجان، شیارگرهایی یافت شده که از طریق حالت‌دهی با چکش سنگی و صیقل کاری ساخته شده‌اند. قدمت این نمونه‌ها به هزاره‌ی ششم و اچینا به اواخر هزاره‌ی هفتم ق.م برمی‌گردد. به طور مشخص، شیارگرهایی که به شیوه‌ی حالت‌دهی با چکش سنگی ساخته شده‌اند از چارمو (بریدوود، ۱۹۶۷: ۱۱۹)، تپه سراب (موزه‌ی سلطنتی اونتاریو)، تپه‌ی گوران (موزه‌ی ملی دانمارک)، ام‌دباغیه (کیرک براید، ۱۹۷۲: تصویر ۷: ۹، ۱۳-۱۱؛ ۱۹۷۳ الف: تصویر ۹: پ)، تل سوتو (مرپرت و دیگران، ۱۹۷۶: تصویر ۳۸: ۱، ۴-۶)، یاریم تپه‌ی ۱ (مرپرت و دیگران، ۱۹۷۷: ۸۲، جدول ۱۰، تصویر ۹: ۹-۱۲؛ ۱۹۷۸، ۳۵، تصویر ۶: ۵)، تل حسونا (لوید و صفر، ۱۹۴۵: شکل ۲۱: ۸-۹)، شمشارا (موتسن، ۱۹۷۰ ب: شکل ۴۵ الف - ث) و تپه‌ی حاجیلار (ملارت، ۱۹۷۰: تصویرهای ۱۱۵: ت، ۱۱۶ ب) یافت شده‌اند.

شیارگرهایی بسیار شبیه نمونه‌های حاجی‌فیروز، اما نسبتاً بزرگ‌تر، که به شیوه‌ی حالت‌دهی با چکش سنگی ساخته شده از لایه‌ی اول پ حسونا (لوید و صفر، ۱۹۴۵: شکل ۲۱: ۹) و لایه‌ی سیزدهم شمشارا (موتسن، ۱۹۷۰ ب: شکل‌های ۴۵، ۴۴ الف) به دست آمده‌اند. نمونه‌های مشابه خوبی از حیث اندازه و نیز شکل و شیوه‌ی ساخت از لایه‌ی دوم تپه‌ی حاجیلار یافت شده‌اند (ملارت، ۱۹۷۰: تصویر ۱۱۶ ب: ردیف پایین، ۱-۲، شکل ۱۶۹: ۱۳، ۱۱). از لایه‌ی سوم تل سوان نیز شیارگری یافت شده که ظاهراً در این گونه جای می‌گیرد (السوف، ۱۹۷۱: تصویر ۲۰، ۱:

ردیف پایین، ث) (ام. ویت، ۱۳۸۷: ...).

از حاجی‌فیروز دو قطعه سنگ مستطیلی یافت شده که سطحشان با طرح‌های خطی حکاکی شده است. قطعه یا مهر استامپی کوچک تر = (HF ۶۸-۱۳۴: تصویر ۳۶ ب، شکل ۱۱۸ ب) شکل نامنظمی دارد. مهر استامپی دوم (HF ۶۸-۱۰۸: تصویر ۳۶ الف، شکل ۱۱۸ الف) ساخت ظریف‌تری دارد. سطح آن صیقلی است و سه ضلع مجاور آن منحنی هستند. در این نمونه نیز موتیف‌ها در قالب نوارهای طولی مرتب شده‌اند. طرح تزیینی این مهر در حالت کلی شبیه برخی طرح‌های موجود روی کاسه‌ها و سیوهای سفالی منقوش است (به طور مثال، شکل‌های ۹۲ چ، ۹۷ ر، ژ، ش). در سطح فوقانی آن، سه خط موازی در امتداد یکی از لبه‌ها کشیده شده‌اند. بقیه‌ی قسمت‌های این سطح پوشیده از ردیف‌هایی از طرح‌های جناغی متقابل و درهم تنیده‌ای است که به سمت خط و به سمت لبه‌ی روبرو باز می‌شوند. طرح‌های جناغی کوچک در واقع تشکیل مثلث‌هایی را می‌دهند که داخلی‌ترین خط و لبه‌ی مهر در حکم قاعده‌ی آنهاست. شکل هندسی آنها، از طریق ایجاد نقطه‌هایی در مرکز مثلث‌هایی که از خط آویزان‌اند و برجسته نما کردن قسمت داخلی مثلث‌هایی که روی لبه قرار گرفته‌اند، مورد تاکید قرار می‌گیرد. روی یکی از کناره‌های باریک این شیء مجموعه‌ای از موتیف‌هایی شبیه نمونه‌های موجود روی سطح فوقانی دیده می‌شود، اما جلوه‌ی کلی آنها کاملاً متفاوت است. طرح تزیینی حاصله را می‌توان به دو شیوه تعبیر کرد: ردیف‌های متقابل از مثلث‌های توپر و منقوت که با خط زیگزاگ افقی از هم جدا می‌شوند؛ یا خط زیگزاگ دوقلویی که ردیفی از نقطه‌ها و ردیف دیگری از مثلث‌های توپر کوچک را از هم مجزا می‌کند. کناره‌ی باریک دیگر این شیء حاوی طرح ساده‌ای متشکل از پنج خط موازی طولی است.

روی سطح مهر استامپی بزرگ‌تر آثار گل اخرای قرمز وجود دارد که در قسمت‌های حکاکی شده متمرکز شده‌اند. اما، وجود اخرای قرمز نمی‌تواند مدرکی از کارکرد این شیء باشد، زیرا این مهر از قبری پوشیده از اخرای قرمز (= ترانشه‌ی F11 تدفین ۳) یافت شده است.

این قطعات بزرگ و مستطیلی منقوش به طرح‌های هندسی کنده منحصراً

از حاجی فیروز یافت شده‌اند. با این حال، شاید بتوان آنها را به گروهی از «مهرهای استامپی» تشبیه کرد که از محوطه‌های معاصر بین‌النهرین و آناتولی به دست آمده‌اند.

از لایه‌های نهم تا پنجم یاریم تپه ۱، مهرهای سنگی میله دار کشف شده است. بر سطح هر یک از این اشیا طرح خطی ساده‌ای نقر است. اکثر مهرهای سنگی مکشوفه از یاریم تپه شکل مستطیلی دارند که با خطوط موازی متقاطع (=هاشورهای متقاطع) پوشیده شده است. این خطوط هم موازی با لبه‌ها و هم در زاویه‌ی اریب نسبت به آنها کشیده می‌شوند (مرپرت و دیگران، ۱۹۷۶: ۴۰، تصویر ۱۵: ۱-۳؛ ۱۹۷۸: ۳۶، تصویر ۸: ۵). مهری سنگی با میله‌ی سوراخ شده یافت شده است که سطحی گرد و طرح منقور بسیار مفصل‌تری دارد (مرپرت و دیگران، ۱۹۷۷: ۸۴، تصویر ۱۱: ۲۰): چهار خط موازی دو خط موازی دیگر را قطع و موتیفی چلیپایی خلق می‌کنند. بخش‌های بین بازوهای این چلیپا با دسته‌هایی از سه تا شش خط موازی کوتاه، که از لبه به سمت مرکز کشیده می‌شوند، پر شده است. یکی از مهرهای مکشوفه از یاریم تپه از جنس گل است. سطح گرد و منقوش این مهر شکسته، اما صراحتاً حاوی تصویر برجسته‌ی چهره‌ی فردی با بینی بزرگ است (مرپرت و دیگران، ۱۹۷۸: تصویر ۸: ۴). اندازه‌ی بعضی از مهرهای مکشوفه از یاریم تپه تقریباً با مهر کوچک‌تر حاجی فیروز برابری می‌کند، اما اکثر آنها کوچک‌تر هستند.

دو مهر استامپی گلی و کوچک با میله‌های سوراخ‌دار از لایه‌ی سوم تل سوان یافت شده‌اند. سطح یکی از این مهرها مستطیلی و پوشیده از هاشورهای متقاطعی است که موازی با لبه‌ها کشیده می‌شوند. سطح نمونه‌ی دیگر گرد و با خطوط راست مشبکی پر شده است که طرح نامنتظمی را شکل داده‌اند (السوف، ۱۹۶۸: تصویر ۱۴: ۳). با این وصف، استامپ‌های مشابهی در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی ششم ق.م در محوطه‌های حسونا و سامرا استفاده می‌شد. امکان دارد چنین اشیایی در نیمه‌ی اول دوره‌ی حسونا نیز مورد استفاده بوده باشند. از لایه‌های پانزدهم ب تل تالات ۲، یک «مهر استامپی» (سنگی؟) یافت شده است. از آن جا که وجود این مهر در این لایه‌ی قدیمی «غیرمنتظره» بود، به اعتقاد حفاران محوطه «غیرمعقول نخواهد بود اگر این مهر را عنصری

نفوذی از لایه‌های بالایی بدانیم» (فوکایی و ماتسوتانی، ۱۹۷۷: ۱۵۴). اگر تصویر و اطلاعات مربوط به این مهر منتشر شود، می‌توان از تشابهات ریخت‌شناختی جهت تعیین صحت و سقم انتساب آن به نیمه‌ی اول هزاره‌ی ششم ق.م استفاده کرد.

استامپ‌های گلی میله‌دار در سراسر هزاره‌ی ششم ق.م در آناتولی کاربرد داشتند. نمونه‌های مکشوفه از چاتال هویوک (لایه‌های ششم ب تا دوم)، هم از حیث شکل سطح مهر و هم از حیث طرح‌هایی که روی سطوح آنها کنده‌کاری یا منقور شده‌اند، کاملاً باهم دیگر تفاوت دارند (ملارت، الف: تصویر، شکل ۵۶). از موتیف‌های پرشماری، از جمله موتیف‌های مارپیچ و دندان‌دندانه به شکل کلید، در خلق طرح‌های پیچیده استفاده شده است که همگی آنها کاملاً متفاوت از طرح‌های به کار رفته در تپه‌ی حاجی‌فیروز و محوطه‌های بین‌النهرین هستند. استامپ‌های گلی با سطوح مستطیلی یا گرد و میله‌های سوراخ دار از لایه‌ی جدیدتری در تپه‌ی حاجیلار (لایه‌ی سوم ب) یافت شده‌اند. با آن که شکل این مهرها و طرح موجود روی یکی از مهرهای گرد به احتمال وجود رابطه با مناطق بین‌النهرین اشاره دارند، به نظر می‌رسد اکثر طرح‌های کنده‌ی این مهرها شکل تحول یافته‌ای از نمونه‌های ثبت شده در چاتال هویوک باشند (نک: ملارت، ۱۹۷۰: تصویر ۱۱۹: الف-ث، شکل ۱۸۷: ۱-۷) (م.م. ویت، ۱۳۸۷:).

شیارهای موازی تا هزاره دوم قبل از میلاد در تمدن سولدوز به همین صورت ادامه یافت و به صورت منقطع چند سطری به مانناها رسید. جز مهرها ابزار دیگری چون مهره‌ها که به فراوانی در محوطه‌های دشت سولدوز یافت شده‌اند در محوطه‌های اولیه سومریان یافت شده‌اند. در حاجی‌فیروز نیز این نوع مهره‌ها با نمونه‌های بین‌النهرینی مطابقت دارند.

مهره‌ای از نوعی سنگ نرم خاکستری رنگ از میان یکی از توده‌های زباله‌ی واقع در بیرون ساختمان‌ها به دست آمده است. قطر این مهره حدود ۰/۵ سانتی‌متر و ضخامت آن ۰/۲ سانتی‌متر است. سطح آن نیز صیقلی است.

نمونه‌های مشابه:

از محوطه‌های روستایی اولیه در سراسر بین‌النهرین بزرگ مهره‌های صفحه‌ای از انواع بسیار متنوعی از سنگ‌های مختلف به دست آمده است. از هر سه فاز سکونتی در تپه‌ی علی کش مقادیر زیادی مهره‌ی صفحه‌ای یافت شده است (هول و دیگران، ۱۹۶۹: ۲۴۳، جدول ۵۳). این مهره‌ها، که از نوعی سنگ نرم سیاه یا سفید رنگ ساخته شده‌اند، ۰/۳ تا ۰/۷ سانتی‌متر قطر دارند و ضخامت آنها از «ضخامت کاغذ» تا ۰/۲۵ سانتی‌متر متغیر است. از اکثر مقابر این محوطه رشته‌هایی از مهره‌های صفحه‌ای سیاه و سفید رنگ یافت می‌شود. این رشته‌ها را به عنوان گردن بند یا النگو به گردن و دست می‌انداختند یا در نقش کمر بند یا شرابه دور نشیمن گاه می‌بستند (نک: تدفین‌های، ۱۹۰۸: هول و دیگران، ۱۹۶۹: شکل ۱۰۸) (ام. ویت، ۱۳۸۷:).

مراودات جز فرات و راه کله شین و رودهای کوچک و علاوه بر سنگ‌های قیمتی در آن سوی زاگرس تا هزاره دوم به منابع دیپر نیز تسری یافت. به عنوان مثال قلع یکی از موارد اثبات شده بود.

«پژوهشگران موضوع جاده قلع را از شمال غرب ایران به بین‌النهرین مطرح کرده‌اند. معروف‌ترین مدرکی که در این خصوص به آن استناد می‌شود نامه‌ای از قرن هجدهم ق.م است که از تل شمشارا، واقع در شمال بین‌النهرین، در مجاورت زاگرس یافت شده است. این نامه به منظور درخواست قلع از رهبر محلی فرستاده شده بود. کتیبه‌ای از دوره میانه آشور است که از تل ریمه یافت شده و در آن از محوطه نائیری، واقع در مناطق شمالی زاگرس، به عنوان منبع قلع یاد شده است. نائیری در قرن نهم ق.م نیز، به استناد یکی از متون آشور نصیرپال دوم، هم چنان منبع قلع بود (ام. ویت، ۱۳۸۷:).

نائیری طبق بررسی‌ها جایی در آذربایجان و احتمالاً دشت تبریز بوده است.

کتیبه‌ای از دوره میانه آشور است که از تل ریمه یافت شده و در آن محوطه نائیری واقع در مناطق شمالی زاگرس به عنوان قلع یاد شده

است. نائیری در قرن نهم ق.م نیز، به استناد یکی از متون آشورنصیرپال دوم، هم چنان منبع قلع بود (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۴۸۲).

یکی دیگر از محوطه‌های همسو لیلان تپه ملکان است که هم‌زمانی آن با حاجی فیروز و یانیق تپه در شیوه تدفین با سومریان اولیه مورد تدقیق است. به هر حال پیش از تدفین چمباده‌ای یا جنینی درگذشتگان در کف اتاق در کوزه‌ای دفن می‌شدند که در محوطه‌های شمال ایران نمونه‌هایی را شاهد هستیم.

رسم دفن مرده در ظرف بزرگ سفالی تنها در «لئیل تپه» مشاهده شده و این مراسم موقتی است که در دوره انتولیت توسط قبایل «اوبید» به آذربایجان انتقال یافته است (ام. ویت، ۱۳۸۷: ۴۸۲).

معماری دایره‌ای نیز از دیگر موارد قابل استناد به این مقوله است. در یانیق تپه و در آناتولی گوبکلی تپه با معماری دایره‌ای روستاهای اولیه سومریان مطابقت دارند. هنوز این معماری در برخی از روستاهای آذربایجان رواج دارد و شیوه‌ای از انبعاث خیمه‌گاه‌های گرد آذربایجانیان کوچ‌رو را در تبدیل به یک‌جانشینی حامل است. این معماری بدون در بوده و ورود از سقف بود و در هر سه محوطه مذکور شیوه یکسانی داشت. این در دوره عبید که هنوز سایر تمدن‌ها سر بر نیاورده بودند تشکیل شده بود.

فرهنگ کشاورزی - دامداری قدیم آذربایجان همراه با نواحی همسایه آسیای پیشین ایجاد و تکامل پیدا کرده است. شباهت‌های فرهنگی، کشفیات انتقالی به طور کلی در طول دوره انتولیت نشان می‌دهد که تجارت پایاپای در راستای بین‌النهرین بوده است. شباهت (دایره وی) آثار باستانی میانه‌های رودخانه «کور» با مناطق مسکونی مربوط به فرهنگ «خلف» در بین‌النهرین شمالی (هزاره پنجم قبل از میلاد) یعنی انشاء آنها با آجر مشابه (دارای یک سطح برجسته)، بسیار قابل توجه و دقت است.

کشف شدن ظروف خلفی رنگ از طبقه زیرین «کول تپه» نیز تصادفی نیست. در نیمه اول هزار چهارم قبل از میلاد ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ اوبید مربوط به بین‌النهرین ظاهر می‌شود. در آثار باستانی جنوب آذربایجان

مربوط به انثولیت (پیشه‌لی تپه، یانیق تپه) و در رابطه با فرهنگ فوق اکثریت ظروف تک رنگی از انتشار فرهنگ اوبید در آن ناحیه را ثابت می‌کند. در تپه آلی کومک نیز چنین ظروفی به حد کافی کشف شده. خانه‌های مسکونی هم از نظر سیمای ظاهری شباهت زیادی دارند. در لئیلایا تپه واقع در نزدیکی آغ دام و تپه‌های هم جوار روستای خیندیرستان آثاری به دست آمده است که برای آشنا شدن با فرهنگ اوبید بسیار مهم است. کوره‌های سفال پزی دایره‌ای، ظروف سفالی تهیه شده در چرخ سفالگری، سطوح رنگی و نقش دار و ساختار منازل، از آثار انثولیت محلی دشت میل‌قارباغ به طور قطعی متمایز می‌شود. کشفیات فوق نشان می‌دهد که یکی از قبایل مربوط به اوبید از بین‌النهرین شمالی حرکت کرده و به دشت میل‌قارباغ رسیده و همین قبیله زمانی در اینجا مسکن گزیده و ادامه حیات داده است (ام. ویت، ۱۳۸۷:).

در کنار جستجو برای در کنار هم قرار دادن این پازل که اکنون به یمن انتشار کاوش‌ها کامل‌تر می‌شود باید به چرایی این جابه‌جایی در مقاله‌ای مجزا اشاره شود. از جمله دلایل دریافت سنگ و زیورآلات و فلزات از آذربایجان و صدور محصولات و حتی از جمله دلایل مهاجرت به سومر منابع فراوان غذایی در جنوب بود این مقارن با عصر یخبندان کوچکی بود که در کمربند آنو تا قفقاز در جریان بود و دامنه تأثیرات آن به سواحل خزر کشیده شده بود. سومر سرزمین پربرکتی بود و زه‌کشی جواب می‌داد هنوز خاک از شوره خالی بود. جو و گندم مهم‌ترین محصولات بودند که حتی دوبار در سال برداشت می‌شدند.

محصول در ماه فروردین آماده درو بود و معمولاً تا اواسط اردیبهشت کار برداشت پایان می‌یافت، گرچه زمان دقیق آن در نقاط مختلف و بر اساس شرایط آب و هوایی هر فصل خاص کشت، اندکی تفاوت داشت.

رودخانه منبعی حیاتی که آب مصرفی انسان را تامین می‌کرد و موجب حاصلخیزی مزارع می‌شد و ماهی‌های فراوان عنصری حیاتی در رژیم غذایی به شمار می‌رفتند. رودخانه همچنین شاه‌رگ ارتباطی مهم و مسیر تجاری پر رفت و آمدی بود. حمل و نقل انبوه کالاها از جمله غلات از طریق آب مطمئناً آسان‌تر از خشکی بود. الاغ معمول‌ترین جانور بارکش

بود و از آنجایی که اسب رام شده هنوز به جنوب بین‌النهرین راه نیافته بود، احتمالاً برای سواری نیز از الاغ استفاده می‌شد (کرافورد، ۱۳۸۷: ۱۶۴).



فرات تا نزدیکی مرزهای آذربایجان از هر سو یک راه ارتباطی راحت مخصوصاً برای انتقال تنه درختان بود که در کاخ‌های سومری مورد استفاده قرار می‌گرفت. قایقرانی در طول دجله در جریان بود و راه باستانی با رد چرخ‌های ارابه از کله شین نیز گواه این بود بخشی از راه نیز با ارابه‌ها طی می‌شد. با این که خود شهر اشنویه فقط ۱۵۰ سال قدمت دارد اما یکی از مسیرهای تجاری باستانی از این راه می‌گذرد

در جنوب‌غربی اشنویه جاده‌ای کهن قرار دارد که منطقه شمال غرب ایران را به اربیل و دشت بین‌النهرین وصل می‌کرد. این شاهراه تجاری از «اربیل» جدا می‌شد و از طریق «باتاس» «سپیلیک» «کوه‌های «حریر» «گه لی علی بگ» «رواندوز» دشت «دیانا» و گردنه «سهری بردی» به «سیدکان» وارد و از آنجا از طریق «توپزاوا» و «بیرکهم» به ارتفاعات کیه‌شین و روستاهای «درو» و «هیبه» در جنوب‌غربی اشویه منتهی می‌شد (Edmonds, 1996:161).

این شبکه مواصلاتی به غیر از نقشی که در توسعه تجارت و بازرگان میان مراکز تمدن قدیمی ایفا می‌کرد، به لحاظ باستان‌شناختی نیز از اهمیت به سزایی برخوردار است. در میانه این مسیر ارتفاعات کیله‌شین قرار دارد که در آن سه کتیبه «مرگه کاروان» «کیله‌شین» و «توپزاولا» کشف گردیده است (کدخدا گندویلا، ۱۳۹۴: ۱۱).

وجود راه کوهستانی که «بیلگه‌میش» سومری به آن اشاره می‌کند و باید حد فاصل دشت آذربایجان تا دشت سومر باشد نیز با مشخصات بیان شده مطابقت دارد.

در منتهی‌الیه شمال‌غربی زاگرس و بر روی مسیر تاریخی حوزه دریاچه اورمیه به سوی رواندوز و دشتهای شمال عراق، با گذر از مسیر کوهستانی بسیار سختی به فضای باز و همواری می‌رسیم که زنجیره قله بلندی چون سیاه‌کوه، بیره‌بایز (در شمال) و مرگه‌پیواز و سی‌ریز (در جنوب) چون حلقه‌ای آن را در میان گرفته‌اند (کدخدا، ... : ۱۵).

در خاطرات ژاک ژان ماری دمورگان (Jacques Jean de Morgan) نیز که در سال ۱۸۸۹ و قبل از مدرنیته شدن ایران به این منطقه سفر کرده چشم‌انداز این راه را مشاهده می‌کنیم. (کدخدا گندویلا، ۱۳۹۴: ۳۰).

پس از ورود به گذرگاه، کار قالب‌گیری را آغاز کردم که ۲ ساعت به طول انجامید. متأسفانه گرمای خورشید در روز ۸ اکتبر در این ارتفاعات زیاد نبود و قالب به آرامی و با سرعت بسیار پایینی خشک می‌شد. از موعد ظهر تا ساعت ۴ عصر فرصت زیادی داشتم تا از تماشای مناظر به یادماندنی لذت ببرم. در سمت شرق به فاصله بسیار دور، قله پوشیده از برف سه‌پند در میان دشتهای گرم‌تر در آذربایجان جای گرفته است و در دامنه آن پهنه آبی رنگی دیده می‌شود که همان دریاچه اورمیه است. در ورای آن، کوه‌های موکری، دشتهای اورمیه و سرانجام دره گادر قرار دارند که با صخره‌های عظیم احاطه شده و راس آنها در نزدیکی ما قد علم کرده‌اند. در سمت غرب، کوه‌های نامنظمی مشاهده می‌شود که جامه‌ی سبزی به تن دارند و به سمت رودخانه دجله از ارتفاع آنها کاسته می‌شود و سپس در افق نا پدید می‌گردند. هم‌چنین در برخی نقاط نواری

نقره‌ای در داخل دره‌ای عمیق دیده می‌شود که زمین را شکافته و در زیر تالابو زرین آفتاب می‌درخشند. این منطقه سرسبز، دشت رواندوز است.

در این قسمت جاده عریضی با سنگ‌های تراش خورده وجود دارد که از کنار دره کیله‌شین شروع می‌شود و تا گذرگاه ادامه دارد. این سنگ‌فرش‌ها گمان می‌رود بقایای یک راه قدیمی خالیدی باشند که کیله‌شین را به بلاد موساسیر وصل می‌کند و در آن کاروان‌های کردن کوچ‌نشین که در ماه‌های تابستان به طرف ایران می‌آیند به وفور دیده می‌شود. این کوچ‌نشینان در فصول خشک سال از اطراف موصل، اربیل و رواندوز به دنبال چراگاه از اینجا می‌گذرد و به دشت اشنویه و حومه دریاچه اورمیه می‌روند (کدخدا گندویلا، ۱۳۹۴: ۶۸).

پس از سفر محمود امین، هیاتی از باستان‌شناسان ایرانی به سرپرستی جواد بابک راد و سرافراز در سال ۱۹۶۸ م (۱۳۴۷ هـ.ش) از کیله‌شین بازدید می‌کنند و در گزارش خود ادعای محمود امین درباره وجود راه سنگفرش شده را تایید می‌نمایند. در گزارش این هیات آمده است (کدخدا گندویلا، ۱۳۹۴: ۶۵)

در هر حال آنچه قابل توجه و امعان نظر است و تا کنون هم احتمالاً مورد توجه هیچ هیئت و سیاحی قرار نگرفته کشف راه عرابه رو وسیعی است که بین ۹ تا ۲۰ سوار به طور راحت قادر به حرکت در آن هستند و مهم‌تر این که این راه یک راه طبیعی نبوده و به دست مهندسی ساخته شده و در فواصل نامعینی جدول حاشیه این جاده عظیم که با سنگ‌های بزرگ درست شده، دست نخورده و سالم باقی مانده است. این شاهراه کوهستانی تا تپه و قبرستان تاریخی ابوالحسین (تپه مشرف به دره درود) کشیده شده و از آن به بعد داخل دره درود و حوزه اشنویه شده و متأسفانه ردیف آن از قریه مزبود به بعد از بین رفته است و مشخص می‌کند این راه باستانی در طول هزاره‌ها مورد استفاد قرار گرفته و در دوره آشور و پس از دوره آشور در هزاره اول از بین رفته است.

بین بین‌النهرین و ایران دو جاده‌ی اصلی وجود دارد: جاده جنوبی که از شمال بابل و حوضه‌ی آبریز دیاله از طریق جاده‌ی بزرگ خراسان به کرمانشاه و همدان می‌رسید؛ و جاده‌ی شمالی که از آشور با عبور از گردنه‌های زاگرس و تنگ رواندوز به دره‌ی سولدوز منتهی می‌شد. هر چند احتمالاً هر دو جاده در هزاره دوم ق.م یا عصر آهن اول باز بوده و امکان مسافرت به ایران هم از بابل و هم از آشور وجود داشته است، این وضعیت در هزاره‌ی اول ق.م یا عصر آهن دوم ظاهراً دستخوش تغییر اساسی شده و در این دوره تجارب ظاهراً تنها در امتداد جاده شمالی رونق داشته است (وایت ماسکارلا، ۱۳۹۱: ۸۸).

ساخت کوره برای پخت ظروف سفالی در سومر اولیه و آذربایجان باستان نیز دارای مشابهت در ساخت فرم و کاربرد است.

چاله‌های سوخته را با اطمینان کافی می‌توان کوره‌های سفال‌گری دانست. هم شکل و هم محتویات این چاله‌ها قویاً حاکی از این کارکرد هستند و برخی داده‌های قوم‌نگاشتی نیز در تایید این مطلب در دست است. در دو محوطه بین‌النهرین که تقریباً معاصر با حاجی‌فیروز بودند فیچره‌های مشابهی یافت شده است. از لایه چهارم سکونت‌های دوره حسونا در یاریم تپه ۱ گودال‌های بیضوی (اجاق‌های کوچک) که با زغال و خاکستر پر شده بودند، در بخشی صنعتی، در مجاورت کوره‌های سفال‌گری گنبددار یافت شده‌اند (مروت و مونچاو، ۱۹۷۱: الف/ ۲۱۶، شکل ۱:۳؛ اجاق کوچک موجود در ترانشه ۵۷ را با چاله‌های سوخته حاجی‌فیروز در ترانشه G12، فاز ب مقایسه کنید). برخی از فیچره‌های موجود در روستای ائلبه متارا (کارگاه ۴ کف ۵، فیچرها ۸، ۱۶، ۱۲ و اچینا ۹) شکلی بعینه شبیه چاله‌های سوخته حاجی‌فیروز دارند (اسمیت، ۱۹۵۲: ۷، ۸، شکل ۴) به رغم آن که شرح فیچره‌های مکشوفه از یاریم تپه ۱ و متارا بسیار مختصر است و اطلاعاتی در خصوص اشیاء و تکه‌های سفالی مربوط با آنها ارائه نشده است به نظر می‌رسد از این فیچرها در نقش نوعی کوره‌ای اولیه در ساخت ظروف سفالی با پخت نامطلوب (ظروف خشن) استفاده کرده‌اند (ام‌ویت، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

رابرت هنری دایسون، اسکار واست ماسکارالا، ماری ماتیلدا ویت بر این همگونی در حاجی فیروز و کل آذربایجان و حسونا نیز صحنه می‌گذارند.

در میان سفال‌ها ظروف با پوشش گلی قرمز و سفال‌های منقوش با نقوش قرمز یا قهوه‌ای در قالب طرح‌های هندسی (عموما طرح‌های جناغی یا مثلثی) نیز دیده می‌شود. نزدیک‌ترین نمونه‌های مشابه این سفال‌ها را از نظر شکل و طرح می‌توان در میان سفال‌های فرهنگ بین‌النهرینی حسونا یافت، اما هنوز سفال‌های حاجی فیروز را باید متعلق به سبک متمایزی دانست که گستره جغرافیایی آن ظاهراً در امتداد سواحل دریاچه اورمیه و شاید تا رود ارس کشیده شده است (هنری دایسون، ماسکارالا، ماتیلدا ویت، ۱۳۹۰: ۱۵۲).

رابرت هنری دایسون عقیده دارد چنین همگونی تا دوره اکد در بین آذربایجان و بین‌النهرین امتداد داشته است.

دامنه عمومی سالیابی‌های رادیو کربن موجود از حسنلو سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۴۵۰ ق.م را در بر می‌گیرد و تاکید آن روی دامنه ۱۳۵۰-۱۳۰۰ ق.م می‌باشد. این امر تجدید نظر در قدمت‌هایی را که قبلاً بر اساس سالیابی‌های عصر آهن اول دین‌خواه تپه پیشنهاد شده بود (*Dys-705*: ۱۹۷۳ on) تایید می‌کند. با اعمال فاکتور اصلاح سال ۱۹۷۳ (*MASCA*) که تمامی قدمت‌های فوق‌الذکر با ضریب نیمه عمر ۵۷۳۰ سال بر مبنای آن محاسبه شده‌اند.) زمان خاتمه سکونت‌های عصر مفرغ دین‌خواه تپه از ۱۴۳۴ ق.م به ۱۶۵۰ ق.م (نمونه P-۱۳۳۱) تغییر می‌یابد و با تاریخ‌گذاری نسبی پیشنهاد شده بر مبنای تشابهات سفالی با محوطه‌های (Hamlin، ۱۹۷۴) بین‌النهرین منطبق می‌گردد (هنری دایسون، ۱۳۸۸: ۳۷).

گرچه در دوره عبید ایشان به همگونی نزدیک‌تری اشاره دارند و حتی از اسم بردن آذربایجان پرهیز کرده و جنوب اتحاد جماهیر شوروی را ترجیح می‌دهند اما همان جغرافیای باستانی آنو تا وان و حتی کشیده شدنش به غرب‌تر را در این ایما و اشاره پیدا می‌کنیم.

سفال‌های این منطقه مرکزی عمدتاً در یونان، منطقه بالکان و جنوب اتحاد جماهیر شوروی یافت می‌شوند و در این زمینه موضوع مناسبات احتمالی از طریق دریای سیاه یا سواحل آن قابل بحث و بررسی است. با این حال، هیچ یک از سفال‌ها به دوره بعدی (۴۰۰۰ - ۳۰۰۰ ق.م) راه نیافته‌اند و در این دوره به نظر می‌رسد منبع اصلی تأثیرپذیری دوره رود گذار مناطق غربی، یعنی فرهنگ عبید بین‌النهرین و زاگرس مرکزی، باشد. این دوره فرهنگی، یعنی فرهنگ پیسیدی، ظاهراً از گوشه جنوب غربی دریاچه اورمیه به سمت شمال تا اورمیه در سواحل غربی آن محدود بوده است. این فرهنگ در مناطق شرقی با یک فرهنگ محلی «مس سنگی» در محوطه یانیق‌تپه، در مجاورت تبریز، همسایه بود (هنری دایسون، ماسکارالا، ماتیلدا ویت، ۱۳۹۰: ۳۱۳).

از مصادیق دیگر این جغرافیای آنو - وان را در سینی‌های پوست کنی می‌توان یافت گزارشاتی که تایید می‌کند آذربایجان به جنوب کشیده شده بود.

«به دست آمدن» سینی‌های پوست کنی در حاجی‌فیروز روابط بسیار نزدیک این محل را با حسنلو وام‌الدباغیه، که هر دو در قسمت‌های شمالی بین‌النهرین واقع شده‌اند، به نمایش می‌گذارند. از طرفی نظیر سفال‌های حاجی‌فیروز در مناطق دور دست‌تری واقع در فلات مرکزی ایران (منطقه ۵) مانند تپه زاغه واقع در دشت قزوین، تپه سیلک نزدیک کاشان و تپه سنگ چخماق واقع در نزدیکی شاهرود نیز به دست آمده‌اند. به این ترتیب چنین به نظر می‌رسد که در اواخر هزاره ششم ق.م ارتباطات و روابط فرهنگی - تکنولوژیکی در گستره‌ای وسیع برقرار بوده است. ادامه گسترش این روابط را حتی تا مناطقی واقع در جنوب ترکمنستان نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد. آثار به دست آمده از جیتون می‌توانند در این مطالعه مورد توجه قرار بگیرند (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۹۱: ۲۹۳).

این پیش درآمدها را در دوره سنگی میانه در بخش شمال بین‌النهرین دیده

می‌شود. گذار از این دوره تنها با بررسی‌های بیشتر آزمایشگاهی به خصوص شاموت‌ها امکان‌پذیر خواهد بود.

نیازهای در حال افزایش زندگی ایجاب می‌کرد که تولید ظروف سفالی سبب تکامل سبب تکاملی خود را ادامه داده و بیش گسترش یابد. در «الی کومک تپه» «چال‌آغان تپه» و «لئیل‌تپه» کوره‌های سفال‌پزی ساده و مرکب به دست آمده است. قرار گرفتن کوره‌ها در نزدیکی مناطق مسکونی و به طور جمعی (الی کومک تپه) می‌تواند سر آغاز کارگاه‌های صنعتی و صنعتگری در اواخر دوره انتولیت محسوب شود. ظروف سفالی انتولیت اول دارای شل و شمایل ساده بوده و در ترکیب آنها کاه، گل، خرده سنگ و شکسته‌های سفالی بکار رفته است. در اواخر انتولیت ظاهر ظروف تک رنگی در مناطق «دریاچه اورمیه» و «مغان» گسترش می‌یابد که نوع آخر از کیفیت بالا برخوردار است و دارای نقش و نگار سرخ یا سیاه می‌باشد. در این نقش و نگارها آثار فرهنگ «لوید» واقع در «بین‌النهرین» مشاهده می‌شود. بعضی از ظروف نیز از آنجا آورده شده است (گروه مولفان، ۱۳۹۷: ۱۹).

عمده تمرکز و بحث ما این است که بعد از این دوره جهت نه تنها به قسمت‌های جنوبی که گذر از زاگرس به سرزمین سومر سوق داده شده و همچنان هشت هزار سال قبل نشانه‌هایش را در تمامی آثار و استقرارگاه‌ها هم‌زمان با تحولات جغرافیایی نمایان می‌سازد.

در اوایل هزاره‌ی ششم پ.م موقعیت جغرافیایی دهکده‌هایی مثل ام‌الدباغیه بر افزایش حضور و سکونت انسان در مناطقی دلالت دارد که پیش از آن غیر مسکونی بود؛ مثل حواشی بیابان غربی (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۳۱۳).

در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی ششم پ.م بود که حضور دهکده‌های سامرابی گرایش جدید به سکونت در حواشی و یا نواحی نزدیک به تراس‌های رودخانه‌ای در بین‌النهرین مرکزی را نشان می‌دهد؛ که از باغوز در ساحل فرات شروع شده؛ و تا تل‌الصوان و سامراء در ساحل دجله؛ و از آن جا تا چغامی در ساحل رود

کنکیر ادامه می‌یابد. دهکده‌های سامرایی همچنین به دشت‌های علیای بین‌النهرین می‌رسند. گسترش پر شمار دهکده‌های حلفی در پایان هزاره‌ی ششم و اوایل هزاره‌ی پنجم پ.م، ترجیح مردمان صاحب این فرهنگ را برای سکونت در اراضی مرتعی و مستعد زراعت دارای میانگین بارش سالیانه‌ی ۲۵۰ م.م نشان می‌دهد؛ کما این که حتی حضور دهکده‌های حلفی در ارتفاعات بالاتر از کمربند ۲۵۰ م.م از تمایل ایشان به دسترسی و بهره‌برداری از اراضی زراعی، بای نحوه، حکایت می‌کند (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۳۱۳).

اگر بخواهیم این فرایند پیشرفت این فرایند پیشرفت را به لحاظ الگوهای سکونت و استقرار جمع‌بندی کنیم، شاهد پایین آمدن اجتماعات انسانی از مناطق مرتفع کوهستانی؛ و سکونت آنان در دشت‌های پایین دست و بهره‌برداری از این جغرافیا هستیم؛ همین حرکت از مبداء کوهستان به مقصد دشت، مهم‌ترین ویژگی و شاخص جغرافیایی ملوآگرینی انسان در سراسر پیش از تاریخ دیرین بین‌النهرین است. منشاء و اتکاء این فرایند نیز همانند دیگر مناطق، نقش بنیادین دوره‌ی تحولی هولوسین دیرین در پایان واپسین دوران یخبندان است؛ یعنی وقتی که تحولات مثبت اقلیمی منطقه برای اولین بار زمینه‌ای فراهم کرد که سکونت‌های انسانی بتوانند در دشت‌های شمالی بین‌النهرین پدیدار شده؛ و شکل بگیرند؛ زیرا آب و هوای سرد و خشکی که در واپسین دوران یخبندان بر منطقه حاکم شده بود، از شکل‌گیری و تثبیت سکونت‌های اولیه و دیرین در این دشت‌ها ممانعت می‌کرد. تاثیرات پایدار جریان‌ات آب و هوایی محلی بر سکونت‌های انسانی منطقه، در بعد زمان و بستر مکان، هنوز هم بر جای مانده است؛ و مشاهده می‌شود (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۳۱۳).

به هر اقامت‌های پراکنده در این اقلیم نیز چنان چشم‌گیر نبود که این مهاجرین جدید به عنوان اقلیت محسوب شوند و نام نهادن خود به صورت: اوق - ساق - قیقا (مردمان سر سیاه) برای تفکیک از این بومیان بود. آنچه از بررسی دوران پیش از تاریخ دیرین بین‌النهرین پیدا است اراضی وسیعی در جنوب فرات تا پیش از دوره حلف غیر مسکون بودند و البته این دوره (۵ هزار سال قبل از میلاد) به تدریج از شمال و کوه‌های ترکیه و ایران.

بسیار جالب توجه و قابل تامل است که پنج تپه‌ی بزرگ حلفی، از دوموز تپه در غرب گرفته تا تک یان هویوک در شرق، از هم دیگر بسیار دور هستند؛ و بنابراین، چنین می‌نماید که هر یک از این سکونتگاه‌ها شاید این قابلیت و ظرفیت و استعداد را داشته‌اند که به عنوان مرکزی منطقه‌ای، دیگر سکونتگاه‌های پراکنده در ناحیه‌ای وسیع را مدیریت می‌کرده‌اند.

اما، دیگر جنبه‌ی بسیار قابل تامل سکونتگاه‌های حلفی این است که بیش‌تر آن‌ها را بر روی خاک بکری می‌یابیم که پیش از رسیدن مردمان حلفی، مسکون نبوده است. در سراسر اراضی دنیای حلفی، از دریاچه‌ی وان در شرق ترکیه گرفته تا جبل حمرین، در تمامی مراحل توسعه‌ی فرهنگ حلفی، گویا ایشان ترجیح می‌دادند که در زمین‌هایی ملوا گرینند که پیش از آنان کسی در آنجا ساکن نشده بود. (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۹۷).

درباره طلوع و پیدایش و گسترش فرهنگ حلفی باید توجه کنیم که در افق حلف، در قیاس با افق‌های فرهنگی پیش از آن، جمعیت انسانی سراسر شرق نزدیک افزایش یافته، و اینک مناطقی از شرق نزدیک مسکونی شده است که پیش از آن، اگر خالی از سکنه نبود، لاقلاً بسیار کم جمعیت بود (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۹۸).

ماتیوز نیز چون سایر باستان‌شناسان به نشانه‌های این خشک‌سالی در شمال پی برده است. بعضی از مدارک موجود از وجود یک خشک‌سالی بزرگ بین دوره‌های فرهنگی حسونا و حلف در هزاره‌ی ششم پ.م حکایت می‌کند؛ که شاید لاقلاً تا حدی مسئله‌ی شکاف و گسست و فترت میان لایه‌های سنت‌های حسونایی و حلفی را در هزاره‌ی ششم پ.م توضیح داده و توجیه کند (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۹۸).

به درستی نمی‌توان بین فرهنگ حسونا و سولدوز تفاوت قائل شد و به صورت امروزمین مرز گذاری کرد اما تاثیر شمال در مناطق جنوبی دستمایه این مساله هست که با توجه به دلیل شروع تمدن سومر از حسونا رگه‌های مهاجرت را نه در جهت‌های مختلف که در شمال و به خصوص شمال شرقی سومر یعنی آذربایجان مشاهده می‌کنیم و این به وضوح ثابت کننده خاستگاه سومریان می‌باشد. مرسین در غرب آذربایجان باستانی نیز نمونه دیگری است که دارای اشتراک سبک سفال با سایر مناطق پنج هزار سال قبل از میلاد سومر دارد.

تاثیر بارز سفال‌گری تپه‌ی مرسین بسیار بارز است؛ که در استحکامات اولین طبقه‌ی مابعد حلفی تپه‌ی مرسین باز یازمانده‌ی شده و تولید آن به اوج می‌رسد (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۸۰).

با حرکت از مرسین به سوی شرق، به اتلال باستانی ساکچه گۆزؤ می‌رسیم؛ که به تپه‌ی شماره‌ی الف آن جوباهؤیؤک می‌گویند؛ که کاوش نیز شده است. در ساکچه گۆزؤ حجم آثار حلفی بسیار جلب توجه می‌کند. محوطه‌ی باستانی ساکچه گۆزؤ در محل تلاقی دو رودخانه در ۳۵ کیلومتری شمال غربی شهر امروزی غازی عین‌الطاب در جنوب ترکیه‌ی حالی که قرار دارد (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۸۱).

در جنوب ناحیه‌ی شهرستان قهرمان ماراش، محوطه‌ی باستانی بسیار بزرگ و بسیار مهم دوموز تپه قرار دارد؛ که با مساحت ۱۸ هکتاری اش یکی از مهم‌ترین سکونتگاه‌های فرهنگ حلفی است که تاکنون بررسی شده؛ و کاوش آن جا در دست اقدام است.

دوموز تپه در دهانه‌ی یک مخروطه افکنه‌ی آبرفتی و بر سر راه چندین مسیر ارتباطی مهم قرار گرفته؛ و بی‌گمان یکی از مهم‌ترین محوطه‌های باستانی دنیای حلفی است؛ که تا کنون شناسایی شده است؛ و بی‌تردید، دستاوردهای کاوش‌های این جا که یک سکونت گاه بسیار بزرگ حلفی است، بسی بر فهم و درک و دانش ما درباره‌ی فرهنگ و اجتماع حلفی خواهد افزود. از دوموز تپه تاکنون سفالینه‌های کلاسیک حلفی کاملاً مشابه نمونه‌های مکشوف از خود تل حلف، و شمار بسیار فراوانی از کاسه‌های سنگی و مهرهای مسطح به دست آمده است؛ که همگی این آثار، از غنا و اهمیت دوموز تپه حکایت می‌کند (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۸۲).

این سبک در امتداد رود فرات که به آذربایجان باستانی می‌رسد مشاهده می‌شود. اگر به سوی نواحی بالا دست نهر فرات و البته در امتداد آن و به سوی آدی یامن حرکت کنیم، چندین مکان حلفی وجود دارند که در بررسی‌های صحرائی سال‌های گذشته شناسایی و کاوش شده‌اند؛ یکی از آن‌ها، تپه‌ی بسیار مهم و بسیار بزرگ سمیسط است که ۴۰ متر بلندی و ۱۵ هکتار مساحت دارد (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۸۳).

در حدود ۱۰ کیلومتری جنوب سمیسط و در ساحل مقابل، تپه‌ی بزرگ و مهم قربان هؤیؤک قرار دارد؛ که آثار حلفی به دست آمده از کاوش‌های آن، چشم‌گیر

است. آثار طبقه‌ی هشتم قرلان هویوک که روی خاک بکر قرار گرفته، کاملاً حلفی است؛ در حالی که طبقه‌ی هفتم، آثار مرحله‌ی انتقالی حلف به عبید را عرضه می‌کند (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۸۴).

چنین روندی در سایر مناطق محوطه هویوک نیز مشاهده می‌شود تپه‌ی کوچک چاوی تارلاسی در ۶۰ کیلومتری بالا دست قربان هویوک و در ۱۵ کیلومتری شمال شهرستان امروزی حلوان و در ساحل چپ فرات قرار دارد؛ که آثار آن حلفی بوده؛ و اثری قدیمی‌تر از آن ندارد (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۸۵).

مقدار کمی از سفالینه‌های حلفی را همراه با سفالینه‌های محلی در کور تپه مشاهده می‌کنیم. کور تپه در ناحیه‌ی سد کبان و در محال قویولوق شمال غربی مالاتیه و در شرق چایونو قرار دارد. آثار حلفی از تپه چایونو هم گزارش شده است؛ کما این که، از دشت موش در شرق ناحیه‌ی الازیق نیز دو مکان دارای آثار حلفی دیگر یافته‌اند (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۸۶).

آثار حلفی همچنین از کاوش‌های گیریک حاجیان در ۴۶ کیلومتری شمال غربی دیاربکر حالیه و در نزدیکی معادن مس و مالا شیت دشت ارگانی، بدست آمده است (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۸۷).

تیلکی تپه را باید حد شمال شرقی پیش روی جغرافیایی فرهنگ حلف بدانیم؛ حتی اگر مقدار آثار حلفی آن، کم باشد. تیلکی تپه در ۱/۵ کیلومتری گوشه‌ی جنوب شرقی ساحل دریاچه‌ی وان در شرق آئاتولی قرار دارد (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۸۸).

تاثیرات حلف صرفاً به تیلکی تپه محدود نماند؛ بلکه دامنه‌ی این تاثیرات بعدها تا شمال شرقی دریاچه‌ی وان و تا محوطه‌های باستانی تگوت و کؤل تپه در دره رود ارس و در جمهوری آذربایجان گسترش یافت؛ این تاثیرات حلفی در شکل و تزیینات سفالینه‌های تگوت و کؤل تپه بازتاب داشته است؛ که در آن‌ها سبوه‌های کروی شکل با گردن‌های متباعد و نقاشی بدنه‌ی براق و نقش مایه‌های حلفی مانند را می‌بینیم (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۸۹).

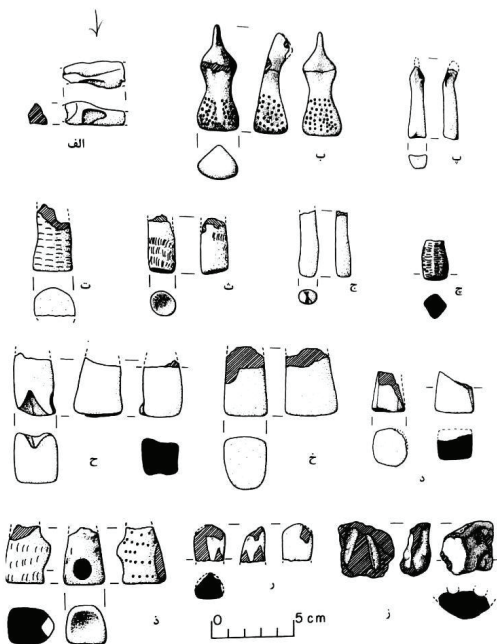
همان طوری که در آراچیه تشخیص داده شده است، در مدت مرحله‌ی حلف دیرین، به طور کلی، ظروف سفالی منقوش تک رنگی می‌بینیم که روی بدنه‌ی خارجی نخودی و با گرمی رنگ آن‌ها را با نقش مایه‌های ساده‌ی هندسی، مثل

لوزی‌ها، زیگزاگ‌ها و نقطه‌ها، به رنگی از طیف قرمز قهوه‌ای نقاشی کرده‌اند. نقش مایه‌های طبیعت گرایانه هم گاهی دیده می‌شوند: مثل پرندگان و چهار پایان و سرهای گاو شکل (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۴۳).

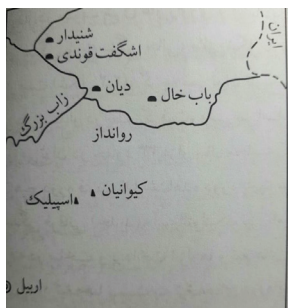
نقوشی را نیز متناوبا درون بشقاب‌ها نقاشی کرده‌اند که بیش‌تر به طرزى روش‌مند الگوهای شطرنجی را نمایش می‌دهد؛ و یا ترسیم نقوش چهار برگ، مربعات متقاطع، پروانه‌ای و نقاطی است که دوایری را احاطه کرده‌اند. شکل رایج ظروف نیز کاسه‌ها، سبوها، مینیاتوری‌ها و ظرف بسیار شاخص بشقاب با تزیینات رنگارنگ است (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۲۴۴).

دیگر موردی که شاید بتوان آن را آیینی تلقی کرد، تندیسک‌های گلی منقوشی است که در بسیاری از سکونتگاه‌های حلفی دیده می‌شود. ویژگی بارز و مشهود تمامی این تندیسک‌های گلی منقوش، جنسیت منقوش، و اغلب، اغراق در نمایش خصوصیات جسمانی زنانه‌ی آن‌ها است؛ همچنین به سختی می‌توان گفت که این تندیسک‌ها در بافت‌هایی کشف شده‌اند که بتوان کار کرد واقعی آن‌ها را بر مبنای ویژگی‌های همان بافت کشف، تفسیر کرد! و صرفاً همین اندازه می‌توان گفت که پراکندگی و توزیع این تندیسک‌های زنانه در سرار سکونتگاه‌های حلفی، در بافت‌های کاملاً خانگی بوده است؛ و همین بافت خانگی است که سبب می‌شود تا بگوییم که کار کرد این تندیسک‌ها نیز در چهارچوب همین بافت خانگی و در بستر فعالیت‌های خانگی، باید تفسیر شود (ماتیوز، ۱۳۹۳: ۳۰۵).

این مورد را در نظر داشته باشیم که مشابه این تندیسک‌ها در قره تپه نزدیک تبریز نیز وجود داشته و چارلز برنی گزارشاتی از آن منتشر نموده است. نمونه‌ای از حاجی فیروز را هم مشاهده می‌کنید.



خصوصیات مادی و همزمانی و همگونی فرهنگی و زیستی سومر و آذربایجان با تکیه بر نخستین استقرارگاه‌های سومریان نیز در این راستا ارزیابی می‌شوند. همان گونه که در نقشه دیده می‌شود مناطق پارینه سنگی سومر عمداً در شمال و چسبیده به آذربایجان قرار گرفته‌اند.



در یک چشم‌انداز وسیع‌تر، مطالعه و بررسی دوره طولانی پارینه سنگی نه تنها در بین‌النهرین بلکه در منطقه فراخ‌تر آسیای غربی با مشکلات و پیچیدگی‌های زیادی همراه است. پیشینه این گونه پژوهش‌های تخصصی در منطقه به بیشتر از پنج دهه نمی‌رسد. افزون بر این، کمبود داده‌های در دسترس یکی دیگر از مشکلات به شمار می‌آید. هنوز توافق جمعی حتی در به کارگیری اصطلاحات تخصصی پارینه سنگی قدیم، میانی و جدید وجود ندارد. برای مثال بعضی از کارشناسان هنوز از اصطلاح مزولیتیک (میان سنگی) استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد این موضوع ناشی از عدم تعریف دقیق دوره‌ها و فازهای مختلف دوره طولانی پارینه سنگی است. در شناخت و شناسایی ابزارهای سنگی که مهم‌ترین داده‌های این دوران به کار رفته در ابزارسازی نمی‌توان فازهای مختلف دوره پارینه سنگی را تبیین کرد (طلایی، ۱۳۹۰: ۸۶).

دوران‌های پارینه سنگی و نوسنگی در کوهپایه‌های غربی زاگرس مرکزی بخش شمال شرقی بین‌النهرین را تشکیل می‌دهد شکل گرفته و گسترش یافته و در نهایت ارتباطی با بین‌النهرین جلگه‌ای نداشته است. از این رو ابعاد مختلف این دورانها به طور منطقی باید در ارتباط تنگاتنگ با کوهپایه‌های شرقی زاگرس مرکزی ایران و بدون توجه به مرزهای سیاسی کنونی مورد تحلیل قرار گیرد. هم زمان با پایان دوره نوسنگی و تشکیل تدریجی جوامع مس سنگی، الگوهای استقراری در بین‌النهرین به شدت تغییر می‌کند و تمایل به مکان‌یابی استقرار در دشت‌های فراخ افزایش می‌یابد. در مراحل نهایی این فرآیند جنوب بین‌النهرین نیز که تاکنون غیر مسکون مانده بود، استقرارهای نسبتاً بزرگ را در خود جای می‌دهد. بدین ترتیب جمعیت‌های انسانی در مناطق جلگه‌ای بین‌النهرین افزایش می‌یابد و فرهنگ همگونی در این مناطق به وجود می‌آید که در نهایت به پیدایش شهرها و خط و کتابت منجر می‌شود. (طلایی، ۱۳۹۰: ۲).

دوره مفرغ قدیم (اوایل تا اواسط هزاره سوم ق.م) ارتباط سومر و آذربایجان در اعصار مفرغ نیز غیر قابل کتمان است. ارتباط تنگاتنگی که در این مقاله به اسناد عینی آن اشاره می‌کنم.

این مقارن با زمانی بود که سومر در اوج شکوفایی تمدنی خود قرار داشت.

اطلاعات مربوط به مرحله انتقال از دوره هشتم به هفتم حسنلو، یعنی عصر مفرغ قدیم، در دادگان محدود فعلی موجود نیست.

دایسون دوره هفتم حسنلو را به سه زیر دوره، که در تحریرات قبلی به اشتباه «فاز» خوانده شده‌اند، تقسیم کرده است. (Dyson and Pigort 1975, on 1973b). دوره هفتم در دامنه زمانی اوایل هزاره سوم و شاید حتی اواخر هزاره چهارم ق.م جای می‌گیرد و آثار مربوط به آن در گمانه‌هایی که در تپه‌های مرکزی و پیرامونی حسنلو کاوش شده‌اند نمایان شده است (Danti Voigt and Dyson 2004). نخستین سکونت انسان در تپه پیرامونی حسنلو در همین دوره بوده است و این سکونتگاه عصر مفرغ قدیم شباهت‌های بسیار زیادی به تپه‌های تاجی شکل (Kranzhugel) دارد که مشخصه شمال بین‌النهرین در اواسط هزاره سوم ق.م هستند. سفال‌های به دست آمده از این دوره نشان می‌دهد تأثیرات فرهنگ ماورای قفقاز، برخلاف ادعاهای قبلی، قابل توجه بوده است. دو زیر دوره بعدی، یعنی دوره‌های هفتم **b** و دوره هفتم **a** حسنلو، از نظر سفال‌ها کاملاً با دوره هفتم **c** تفاوت دارند، تا جایی که بخشی از مجموعه‌های سفالی به دست آمده از نهشته‌های استقرار و گورهای حسنلو از نوع سفال نارنجی منقوش بسیار شاخص تشکیل می‌شود و در آنها تعداد اندکی تکه سفال از نوع ماورای قفقاز قدیم به چشم می‌خورد. سفال‌های مشابهی از سایر محوطه‌های واقع در بخش جنوبی حوضه دریاچه ارومیه به دست آمده‌اند و در مناطق ارومیه و سلماس نیز تعدادی سفال از نوع نارنجی منقوش یافت شده است. از قرار داشتن محوطه‌های محل کشف این سفال‌ها در نواحی جنوبی، در کرانه‌های زربینه رود و سیمینه رود، می‌توان به سرخ‌خی از هسته مرکزی این سبک سفالی دست یافت و ویت و دایسون وجوه اشتراکی میان سفال نارنجی منقوش و سفال‌های اواسط هزاره سوم ق.م بین‌النهرین برشمرده‌اند (۱۹۹۲: ۱۷۵)

در بخش جنوبی، مرز یا «منطقه گسستی» را در حوضه دریاچه ارومیه شاهد هستیم که در طول خطی از دره ارومیه تا حوالی تبریز امتداد می‌یابد و مشابه آن در دوره‌های بعدی نیز قابل مشاهده است (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۹).

مفرغ جدید (۱۴۵۰-۱۲۵۰ ق.م) هم چنین شواهدی دربر دارد. در عصر مفرغ

جدید (حسنلوی دوره پنجم) سفال تک رنگ داغدار به نوع غالب در میان سفال‌های حوضه جنوبی دریاچه ارومیه و نواحی پیرامونی آن تبدیل می‌شود. بهترین مدارک این دوره در حسنلو از گورها و نهشته‌های سکونتی و در تپه دین خواه از (LXI-LXII). گورهایی از این دوره در تپه حاجی فیروز (۱۹۷۴، Muscarella، زباله‌دانی‌ها» و گورها به دست آمده است (Burney 1970:165,fig. 8nos) هفتوان (Young Voigt 1976: 810-814,fig.116,pls)، تپه دالما (1962, 70-708.fig. 8 Burton – Brown 1951 : 142-145) کاوش شده‌اند، قبری از اوایل عصر مفرغ جدید نیز در گوی تپه کاوش شده است (۱،۷۰) (دانتی، ۱۳۹۶: ۲۲).

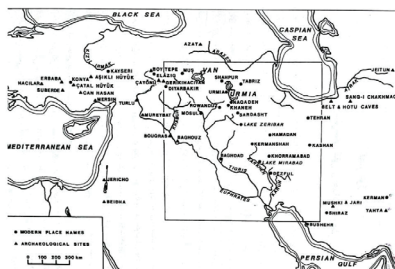
در فرهنگ مادی عصر مفرغ جدید پیوندهایی با شمال بین‌النهرین، جنوب قفقاز و منطقه‌ای که ویژگی بارز آن سفال‌های گروه قیطریه افق سفال خاکستری غربی قدیم به تعبیر پیلر (۲۰۰۳-۲۰۰۴) است دیده می‌شود (دانتی، ۱۳۹۶: ۲۲).

مفرغ میانی اول (۲۱۰۰-۱۹۰۰ ق.م) نیز چنین حکایتی دارد در کتاب دانتی شاخصه‌های این همونی در سفالیه‌های با شیارهای دنده‌ای و کاسه‌های زاویه‌دار اشاره شده است.

در خصوص الگوهای استقراری منطقه در اواخر هزاره سوم - اوایل هزاره دوم ق.م، یعنی زیر دوره اول که در کتاب حاضر نام آن را دوره ششم حسنلو تعبیر داده‌ایم، با کمبود اطلاعات مواجهیم، در تحریرات قبلی این بازه زمانی با دوره ششم یک کاسه شده بود، یکی از دلایل وجود شناخت اندک از مفرغ میانی اول فقدان انواع سفالی شاخص مشخص - در این حا منظور سفال منقوش - پس از افول افق سفال نارنجی منقوش هزاره سوم ق.م است. کاوش‌های صورت گرفته در تپه دین خواه و حسنلو برخی از زوایای تاریک این زیر دوره را آشکار ساخته است، سفالینه‌های از نوع «سفال عادی» دوره ششم از هر دو محوطه کشف شده‌اند. سفال منقوش در این دوره وجود ندارد و اغلب سفالینه‌ها در دمای بالا پخته شده‌اند که در نتیجه آن سطح آنها به رنگ نخودی مایل به سبز در آمده است و این موضوع از تکامل دانش کاربرد آتش و کنترل آن حکایت دارد. از نقوش افزوده به وفور استفاده شده است که شامل طرح‌های طنابی و شیارهای دنده‌ای است. تزیینات نقطه نقطه و نقوش شانه زده به صورت نوارهای افقی و خطوط مجعد نیز دیده می‌شوند. اشکال‌های متداول

سفال‌ها عبارت‌اند از: کاسه‌های زاویه‌دار، سفالینه‌های بزرگ چلیکی شکل و تغارهایی با شیارهای دنده‌ای افقی و لبه‌های لژدار یا لبه‌های پیش نشسته آویزان در مجموع، این مجموعه سفالی با مجموعه‌های سفالی دوره انتقال از مفرغ قدیم به مفرغ میانی و دوره مفرغ میانی شمال بین‌النهرین مربوط به اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم ق.م اشتراکات زیادی دارد. مجموعه‌های سفالی یاد شده را مظاهر اولیه افق سفال خابور که مشخصه قرون نوزدهم تا هفدهم ق.م است تلقی می‌کنند و تولید اکثر اشکال سفالی آنها در مفرغ میانی نیز استمرار داشته است. این موضوع از شکل‌گیری مجموعه سفالی دوره متعاقب یعنی دوره ششم در خود دره‌های اشنویه و سولدوز و نیز از قدمت اواخر هزاره سوم تا اوایل هزاره دوم ق.م محرک‌های فرهنگی منتج به این تحول، که به احتمال قریب به یقین از شمال بین‌النهرین نشأت یا تأثیر گرفته است، حکایت دارد (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۹).

مفرغ میانی دوم (۱۶۰۰-۱۹۰۰ ق.م) نیز به این همگونی تدام داده و هنوز ارتباط فرهنگی وجود دارد. از این روست که سومر بزرگ بخشی از آذربایجان را دربردارد.



نقشه بین‌النهرین بزرگ از خانم ماری ویت که آذربایجان در مرزهای سومر قرار دارد.

تأثیرات شمال بین‌النهرین در مفرغ میانی دوم، یعنی دوره ششم حسنلو / دوره چهارم تپه دین‌خواه، بارزتر می‌شوند. مشخصه این دوره ظهور سفال خابور است.

سفال خابر نوعی سفال نخودی با لعاب گلی کرمی است که در اقسام منقوش، نقش کنده و نیز ساده یافت می‌شود (Oguchi, Hamlin 1971, 1974, France). (1996). قسم منقوش در میان یافته‌های «لت»های برداشت بررسی‌های سطحی مختلف به راحتی قابل تشخیص است و از این رو، از الگوهای استقرار این دوره تا حدودی اطلاعات بیشتری در دست داریم. آثار این دوره در کاوش‌های تپه دین‌خواه و حسنلو نیز کشف شده است. فرهنگ مادی این دوره پیوندهای نزدیکی با شمال بین‌النهرین دارد (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۹).

مفرغ میانی سوم (۱۶۰۰-۱۴۵۰ ق.م)

برخی نهشته‌های فرهنگی مهم نمایان شده در قسمت‌های کوچکی در تپه دین‌خواه و تک یافته‌های به دست آمده از تپه مرکزی و گورهای واقع در تپه پیرامونی حسنلو را به زیر دوره جدید حسنلوی دوره ششم نسبت داده است. تقریباً تمامی پژوهشگران سابق این بازه زمانی را در حوضه جنوبی دریاچه ارومیه به خلایق در توالی سکونتگاه‌های منطقه یا برهه‌ای از دگرگونی متناوب و احتمالاً کامل فرهنگی، احتمالاً پس از مدتی که منطقه متروک بود، تعبیر کرده‌اند. در مناطق ارومیه و سلماس که در شمال حسنلو قرار دارند، اطلاعات بسیار بیشتری از مفرغ میانی سوم به دست آمده است و مشخصه بارز این دوره در مناطق یاد شده، بستگی‌های فرهنگی با منطقه جنوب قفقاز است. در بحث از فرهنگ‌های منطقه در این دوره نمی‌توان پا را از سطح سبک‌های سفالی رایج و پراکنش سفال‌ها - به ویژه سفال منقوش - فراتر گذاشت. این موضوع به غایت ناخوشایند و تاسف‌انگیز است، زیرا این دوره معرف برهه بسیار مهم انتقال به افق سفال تک رنگ داغدار قدیم بوده است. سفال تک رنگ داغدار قدیم و سفال‌های منقوش، اصلی‌ترین مظاهر این زیر دوره در بخش شمالی آذربایجان ایران به شمار می‌روند و بارزترین آنها سفال منقوش چند رنگ ارومیه است.

(Rubinson 2004 ، Edwards 1981, 1986) بسیاری از شکل‌های سفالی شاخص افقی که دایسون و یانگ قبلاً افق سفال خاکستری غربی قدیم خوانده‌اند در میان سفال‌های تک رنگ داغدار قدیم یافت می‌شوند و اکثر آنها شکل تکامل یافته سفال‌های مفرغ

میانی دوم هستند. سفال ارومیه احتمالاً از بطن سبک‌های سفالی منقوش مفرغ میانی دوم نیمه شمالی این منطقه، که بهترین شواهد آنها از اوایل دوره ششم هفتون و اوایل فاز D گوی تپه‌یافت شده‌اند (Edwards 1983, Burton- Beown 1951) (دانتی، ۱۳۹۶: ۲۰).

در کاوش‌های برتون براون در محوطه هم افق گوی تپه در دره ارومیه، بخش کوچکی از آثار معماری و گورهای مفرغ میانی دوره سوم نمایان شده که عموماً گوی تپه D متاخر - c خوانده می‌شوند. علت تقسیم‌بندی گوی تپه D به زیر دوره‌های متقدم و متاخر، مطالعه‌ای بود که دایسون روی داده‌های آن انجام داده است (Dyson, 1968:16-17) همچنین (ر.ک: Edwards 1986: 58-60). (مایکل دانتی، ۱۳۹۶: ۲۱).

لایه هشتم تا دهم حسنلو و حاجی‌فیروز نمایانگر اشتراکات سالیابی هستند. البته این قدمت بیشتری نسبت به عصر میانی مفرغ را دارد لیکن از باب سالیابی با دوره‌های مختلف سومر حائر اهمیت است. این دوره مس سنگی را در برمی‌گیرد.

منطقه اشنویه - سولدوز در اواخر عصر نوسنگی یا دوره دهم حسنلو (= دوره حاجی‌فیروز) به طور متراکم مسکونی بود. مبدأ این دوره را می‌توان اواخر هزاره هفتم ق.م دانست و در هزاره ششم ق.م جوامع فلاحت پیشه یکجانشین در منطقه اشنویه - سولدوز در ناحیه واقع در شرق دریاچه ارومیه کاملاً تثبیت شده بودند. (Voigt and Voiget 1983). پروهشگران بسیاری این دوره را اساساً شکل منطقه‌ای دوران‌های حسونای آغازین (-Proto-Had duna) حسونا و احتمالاً سامرای شمال بین‌النهرین دانسته و وجوه اشتراکی را در سفال‌ها و سالیابی‌های کربن ۱۴ میان آنها برشمرده‌اند (Voigt and Dyson 1992:174)، (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۸).

از عصر مس سنگی منطقه اشنویه - سولدوز نیز شناخت خوبی وجود دارد و این عصر در منطقه به دوره‌های نهم حسنلو (فاز دالما) و هشتم حسنلو (فاز پیزدلی یا پیسیدیهلی) تقسیم شده است. سکونت‌های دوره دالما در محوطه شاخص این دوره،

یعنی تپه دالما، که در سال ۱۹۶۱ میلادی کاوش شده و نیز در حاجی فیروز و پیزدلی و در حسنلو، در گمانه پیشرو کاوش شده در تپه مرکزی، ثبت شده است (Voigt, Hamlin 197, 17-18, figs . 7-8 : 1983) فاز دالما معرف افق باستان شناختی با گستره جغرافیایی نسبتاً وسیع در غرب ایران است (Henrickson, Solecki and Solecki 1973, Kearton n.d : 1986). و پیوندهای محکم و شباهت‌های زیادی با افق باستان شناختی عبید در شمال بین‌النهرین دارد. گذر از دوره نهم به دوره هشتم با روندی کند و بدون تغییرات گسترده همراه بوده است. دوره پیزدلی شکل منطقه‌ای اواخر عبید و اوایل اوروک بین‌النهرین است. علاوه بر محوطه شاخص این دوره، یعنی تپه پیزدلی، که پروژه حسنلو در سال ۱۹۶۱ میلادی در آن کاوش زمایشی اجرا کرده است (Young ;Dyson and Young 1960) سکونت‌های پیزدلی در تپه حاجی فیروز (Voigt figs.4,8, 16-17, 1983, 8) و گمانه پیشرو حسنلو نیز ثبت شده‌اند. همان طور که ویت و دایسون (۱۹۹۲:۱۷۵) بیان می‌کند، عمق نهشته‌های کاوش شده در حسنلو و پیزدلی از عمر بسیار طولانی این دوره حکایت دارد (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۸).

منابع

- ام‌ویت، ماری، ۱۳۸۷، تپه حاجی فیروز، ترجمه: علی صدراپی و صمد علیون. انتشارات گنجینه مهر.
- انصاری، جمال، ۱۳۹۳، باستان‌شناسی ایران و جهان، انتشارات سبحان نور.
- طلایی، حسن، ۱۳۸۵، عصر مفرغ ایران، انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- آقاسی اوغلو جلیلوف، فریدون، (سایت تورکوژی، دسترسی ۲۰، ۰۸، ۱۳۹۴)، فصلنامه غروب، شماره ۱۱- پاییز ۱۳۹۷
- دانتی، مایکل، ۱۳۹۶، آذربایجان در گذار از عصر مفرغ به عصر آهن، ترجمه: صمد علیون نشر پروژه ترجمه حسنلو.
- زرگری، رضا، ۱۳۹۳، تاریخ دیرین شرق آذربایجان - از آغاز تا هخامنشیان، انتشارات: ستوده.
- کدخدا گندوبلا، شریف، ۱۳۹۴، سنگ نوشته کیله‌شین در سفرنامه های سیاحان، نشر اختر.
- کرافورد، هریت، ۱۳۸۷، سومر و سومریان، ترجمه: زهرا باستی سازمان مطالعه کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- کرتیس، جان، ۱۳۸۹، بین‌النهرین و ایران در دوران باستان (کشمکش و تقابل ۳۵۰۰-۱۶۰۰ ق.م) ترجمه زهرا باستی سازمان مطالعه کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- گروه مولفان، ۱۳۹۰، مجموعه مقالات کاوش‌های پروژه‌های حسنلو. جلد اول، ترجمه: صمد علیون، علی صدراپی. نشر گنجینه هنر.
- گروه مولفان، ۱۳۹۷، تاریخ آذربایجان از دوران باستان تا ۱۸۷۰، ترجمه: علی حسین زاده. نشر اختر.
- طلایی، حسن، ۱۳۹۰، باستان‌شناسی پیش از تاریخ بین‌النهرین، انتشارات سمت.
- عبدلی‌فرد، فریدون، ۱۳۹۶، قوم‌های ایرانی پیش از آریاییان و آریائی‌ان، نشر هیرمند.
- وایت ماسکارالا، اسکار، ۱۳۹۱، اشیاء تاریخی - فرهنگی حسنلو، ترجمه صمد علیون، نشر جام زرین.
- نوآکرامر، سمیوئل، ۱۳۸۳، الواح سومری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- ملک شه‌میرزادی، صادق، ۱۳۹۱، ایران در پیش از تاریخ، نشر سبحان نور.
- ماتیوز، راجر، ۱۳۹۳، پیش از تاریخ دیرین بین‌النهرین، ترجمه: بهرام آجورلو- ناشر: دانشگاه هنر اسلامی تبریز.
- هاملین، کارول، ۱۳۷۸، تمدن‌های دشت سولدوز، دالما تپه، ترجمه: علی صدراایی و صمدعلیون، نشر گنجینه هنر،
- هنری دایسون، رابرت، ۱۳۸۸، تمدن‌های دشت سولدوز، فرهنگ‌های اولیه سولدوز، ترجمه: علی صدراایی و صمدعلیون، نشر گنجینه هنر.